



سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی - تحلیلی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

حمل ۱۳۹۷، اپریل ۲۰۱۸

شماره ۳۸

در این شماره:

به پیشواز هشتم مارچ روز همبستگی زن

صفحه ۵

نقش محمود طرزی در ایجاد تشت ملی و

صفحه ۱۳

شؤن‌نیم تباری در افغانستان

صفحه ۱۶

"مزاری" در پس هاله یی ...

اعلامیه سازمان به مناسبت جنایات هولناک و

صفحه ۱۸

ددمنشانه تروریسم اسلامی

اعلامیه سازمان در محکومیت یورش ترکیه به

صفحه ۱۹

کانتون عفرین

اعلامیه در حمایت از حرکت های اعتراضی

صفحه ۲۰

مردم آزادیخواه ایران

گزارشی از کابل، حمل سال ۱۳۹۷

صفحه ۲۱

گزارش از مراسم ۸ مارچ

صفحه ۲۲

اعلامیه سازمان: به پیشواز هشت مارچ، روز

صفحه ۲۴

جهانی زن

سفن سردییر:

خونین مصون نیست. بیکاری بیداد می کند، کودک آزاری و خشونت و ستم بر زن دارد به یک امر عادی تبدیل می شود. روزانه سیل وسیعی از شهروندان به امید یافتن مأمن امن و تأمین زنده گی بهتر کشور را ترک می کنند. رژیم برخلاف ادعا ها و با وجود در اختیار داشتن تمام ابزارهای قدرت و حمایت بیدریغ مالی و ادامه در صفحه ۲

سه سال و اندی از زمان مهندسی، شکل گیری و به قدرت رسیدن رژیم پوشالی "وحدت ملی" به سرکرده گی غنی و عبدالله گذشت. طی این مدت اوضاع در همه زمینه ها نسبت به گذشته رو به وخامت نهاده است. دامنه جنگ و خشونت سراسر افغانستان را فرا گرفته و همچنان رو به گسترش است، هیچ جایی از آفت جنگ، فقر و جنایات دو طرف این منازعه



آزادی، برابری، حکومت کارگری!

نموده و مبالغ هنگفتی را نیز هزینه اجرائی شدن آن کرده اند. همان گونه که در گذشته نیز بارها از جانب سازمان ما مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفته است مسأله "صلح" با طالبان و ... در حقیقت تلاشی است از جانب ناسیونال-شونیست های پشتون در تعارض و تقابل با ناسیونالیست های تباری دیگر و رقیب در جهت برقرار نمودن نوعی از هژمونی تباری و احیای قدرت بلا منازع "تاریخی". مسأله یی که در گذشته نیز اشرف غنی و تیم ارگ، از همین منظر و به هدف تأمین این هژمونی و در خدمت تحکیم مواضع جناح خودش، آن را در پروژه "صلح" با حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار هم دنبال می کرد؛ اما پیوستن شخص گلبدین و تعدادی از اعضای فراری و متواری حزب اسلامی نه تنها که نتوانست تأثیری بر پروسه و دامنه رو به افزایش جنگ داشته باشد و یا در عمل منجر به تحکیم موقعیت تیم ارگ شده باشد، بلکه در ضمن بروز انشقاق در حزب اسلامی و متبازر ساختن تضادهای درونی جناح های آن، موجب بروز شکاف و اختلاف بر اساس تعلق عشیره یی و قومی در میان حلقهات سیاسی پشتون نیز گردید، که پیامدهای آن را می توان در شکل گرفتن ائتلاف های جدید و همایش قندهار نیز مشاهده نمود. البته که از این زمینه مساعد و فراهم شده و با حذف جناح ارغندیوال بیشترین سود تبلیغاتی را جریان حاشیه یی، مرده و مزدور حزب اسلامی به رهبری حکمتیار برد.

هر چند که همکاسه و هم صف شدن نیروهای ارتجاعی و همچنین تنازع و جدال خونین میان شان از هر قماش و قبیله که باشند نه امروز و نه در درازمدت به نفع اکثریت مردم زحمتکش نبوده و نخواهد بود، چون در هر دو حالت بازنده اصلی این کارزار کارگران و زحمتکشان و جنبشهای آزادیخواه و مترقی از جمله زنان خواهند بود. با وجودی که جناح های مختلف طالبان تا ایندم به درخواست های مکرر و تضرع های

مواضع و تأمین منافع سیاسی و اقتصادی هر کدام از جناحهای متشکله قدرت سیاسی مبنای واقعی روند این "امتزاج" و همراهی می باشد. حرص و آز سیری ناپذیر مجریان قدرت و مهمتر از آن رام و تطمیع نشدن نیروهای حاضر در صحنه جدال منافع و قدرت زمینه های مادی تشدید اختلافات و در نتیجه فروپاشی و اضمحلال رژیم از درون را مساعد ساخته است. در یک چنین اوضاع و احوالی است که مخالفین از جمله جناح های مختلف طالبان نه تنها که به برنامه "صلح خواهی" رژیم واکنش مثبتی نشان نداده بلکه به یاغی گری و شدت حملات جنایتکارانه شان که در آن بیشتر مردم بیگناه و بی دفاع قربانی می شوند، افزوده اند. حملات پیچیده نظامی و انجام آنها در امن ترین نقاط شهرهای بزرگ (مناطق سبز) از جمله کابل نه ناشی از قدرت و صلابت طالبان و داعش بل در حقیقت امر ناشی از وجود شکاف های عمیقی در ساختار قدرت حاکمه است که زمینه رخنه طالبان و داعشیان را فراهم می سازد. زمینه مادی فراهم کننده چنین فرصتی برای طالبان و داعشیان موجودیت و نفوذ حامیان و هواداران آنها در رأس ارکان های قدرت سیاسی و نیروهای امنیتی می باشد که به اعتبار تعلق اتنیکی و خواستگاه مشترک ایدئولوژیک شان با همدیگر، امکان عملیات و رخنه طالبان و داعش را در حساس ترین و از لحاظ اهمیت نظامی در استراتژیک ترین نقاط فراهم می سازد.

از همان آغاز شکل گیری و مهندسی "دولت وحدت ملی" پروژه مصالحه با طالبان و مشارکت آنها در قدرت سیاسی هم برای گرداننده گان و سران حاکمیت (البته بیشتر برای جناح ناسیونال-شونیست پشتون متحد اشرف غنی) و هم حامیان در ناتو و هیأت حاکمه امریکا مطرح بود. گزینه "صلح" و به رسمیت شناختن طالبان به حیث یک جریان سیاسی و فراهم ساختن مشارکت شان در حوزه قدرت به عنوان یک طرح استراتژیک مدت ها قبل آماده شده بود و جناح شونیست پشتون در مدار اشرف غنی و "تیم ارگ" روی آن سرمایه گذاری سیاسی زیادی

تسلیماتی حامیان جهانی و امپریالیستی اش نه تنها که نتوانست بر معضلات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی یی که حاصل مناسبات حاکم است فایق آید و آن را در جهت حداقل ثبات سیاسی سوق و هدایت کند، بلکه مضاف بر آن، خود قدرت حاکمه فاسد و ارتجاعی به دلیل ناتوانی مفرط و تناقضات درونی که از ذات پر تناقضش مایه می گیرد، حتی از رفع و رجوع مشکلات ساختار درونی خویش نیز عاجز مانده است. تناقضات و تعارضات درونی هیأت حاکمه که گاه حتی به صف آرائی و تمرد آشکار فیکورها و جناح هایی از آن نیز کشیده شده است، بیشتر از گذشته بر گسست و وخامت اوضاع و بر متن آن تحمیل انقطاب بیشتر بر اساس تعلقات تباری و زبانی در میان آحاد مردم گردیده است. این وضعیت و احوال بیان گویایی از ناتوانی و فروپاشی رژیم از درون است. رژیم مهندسی شده و دست ساز قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی به رهبری امریکا که هیچگونه مشروعیت سیاسی و اجتماعی نزد مردم ندارد از همان آغاز مولود نامیمونش هم حامل تناقضات و تعارضات جدی یی در درون خودش بوده است و هسته فروپاشی و اضمحلالش را تا ایندم با خود حمل می کند؛ تناقضات و بر متن آن تعارضات دو جناح اصلی و جناحهای متصل و پیرامونی حامی "دولت وحدت ملی" که امروز در حد غیر متعارفی تبارز می یابد و به شکل گیری جزایر جدیدی از قدرت های محلی متمرکز امکان تبارز می دهد، از همان بدو به قدرت رسیدن آن بر همه گان و از آن میان مهندسان آن نیز آشکار بود.

با وجود تظاهر جاهلانۀ غنی - عبدالله و یاران و حامیان شان در این اواخر، که گویا همه چیز بر مبنای قاعده بازی و بر وفق مراد پیش می رود و حاصل درک و روشن بینی آن ها از وضعیت خطیر کنونی است، اما حقیقت مسلم این بوده و است که این دو جناح با وجود تقسیم برابر قدرت هنوز نتوانسته اند درز عمیق میان شان را مرمت نمایند. سهم خواهی و به همین اعتبار یارگیری و تقویت

پی هم قدرت حاکمه برای مصالحه بیدون قید و شرط و پیوستن شان به حاکمیت پاسخ مثبتی به جز تشدید حملات نظامی شان نشان نداده اند ولی رژیم و حامیان آن در رأس امریکا، در کنار هیاهوی تبلیغاتی مبنی بر قلع و قم طالبان و داعش در میادین نبرد نظامی و وادار ساختن شان به تمکین به پروژه صلح، کماکان بر استراتژی پیوستن و سهم دادن به طالبان در قدرت سیاسی به عنوان یک "واقعیت سیاسی" مصر اند. پروژه صلح با طالبان و اصرار حاکمیت به دنبال کردن آن به هر شکل و قیمتی از این توقع نابخردانه ناسیونال-شونیست ها سرچشمه می گیرد که همسان پیوستن حزب اسلامی جناح حکمتیار، بتوانند حداقل بلحاظ تبلیغاتی موقعیت شان نسبت به جناح های رقیب را تثبیت نمایند. در واقعیت امر پروژه "صلح" با طالبان و اصرار و ابرام حاکمیت برای دست یابی به آن، قبل از آن که ناشی از خیرخواهی و صلح طلبی هیأت حاکمه باشد ناشی از الزامات دیگری از آن میان تأمین منافع مادی و تحکیم پایه های قدرت سیاسی و مادی نیروهای بورژوازی و تحقق پروژه های استراتژیک قدرت های امپریالیستی از جمله امریکا در این منطقه است. بناءً التزام این ها به "صلح" با نیروی ارتجاعی و قرون وسطائی یی چون طالبان و توجیه آن از این حقیقت انکارناپذیر سرچشمه می گیرد.

این جای گفتن دارد که الزامات سیاسی و مهمتر از آن، عامل اقتصادی آن فاکتور عینی و مادی است که تلاش و تقلای سردمداران و حامیان رژیم برای دست یافتن به نوعی از ثبات سیاسی را موجه می سازد. صلح با طالبان قرار است که به این ملزومات و منفعت های مادی و عینی جامه عمل بپوشد. به دلیل همین منفعت مادی است که حاکمیت پوشالی و حامیان آن در سطح منطقه و جهان حاضر به قربانی کردن "دست آوردهایی" شده اند که دایم آن ها را به عنوان ارزش های متعالی ستوده و

به آن مباحث کرده اند. از آن جمله قانون اساسی، این شمشیر دو لبه، که هم آن را ضامن هویت اسلامی می خوانند و هم نمادی از دموکراسی، دموکراسی اسلامی؛ قرار است که همین سند و "وثیقه ملی" جریان های "لیبرال" و ناسیونالیست که در هر محل و مکانی بی موجب و با موجب التزام شان را به آن اعلام می دارند، ذبح اسلامی و شرعی شود، تا زمینه همسویی و پیوند "برادران ناراض" و مشارکت شان در قدرت را بیشتر از قبل مساعد گرداند.

"دولت وحدت ملی" و حامیان آن در کمپ ارتجاع بورژوا-امپریالیستی هیچ مشکلی با نیروهایی چون طالبان و داعش ندارند، چون این نیروها و جریان ها از گذشته های دور تا امروز حاصل پروژه های سیاسی قدرت های سرمایه داری و در خدمت تحقق این پروژه ها بوده است. پیوستن آنها به جرگه قدرت حاکمه در افغانستان و در خدمت تحقق استراتژی های قدرت های سرمایه داری و متحدان منطقه یی آنها با توجه به تعارض منافع قدرت های امپریالیستی از جمله بلوک غرب به رهبری امریکا و قدرت های رقیب چون روسیه و چین، این گزینه را ترجیحاً در اولویت عرصه سیاست منطقه یی، مخصوصاً آسیای میانه قرار داده است. قدرت های حامی نظام سیاسی حاکم در افغانستان چه در سطح بین المللی و چه در منطقه، حساسیت و اهمیت موقعیت جیو-پولیتیک افغانستان را بیشتر از هر زمان دیگری درک می کنند و در وضعیت جدیدی که بلوکهای جهانی در صدد تأمین منافع و تحمیل هژمونی شان بر آمده اند و عملاً در مقابل هم صف آرائی می نمایند امریکا و متحدانش در ناتو به هیچ صورتی حاضر نیستند که این موضع مهم و استراتژیک را از کف بدهند. بهمین دلیل علی الرغم تمایل اولیه قدرت حاکمه امریکا به رهبری ترامپ، ارتش امریکا و متحدانش در ناتو در صدد تحکیم و تقویت نیروهای رزمی شان در افغانستان هستند. با وجود این که امر صلح خواهی و صلح جویی دولتمردان افغانستان و حامیان سیاسی آنها در زمین سیاست جاری چیزی جز تأمین منفعت سیاسی - اقتصادی و

تحکیم مواضع سکتاریستی و قومی و مهمتر از آن تداوم قدرت شان نبوده و نیست؛ ولی تلاش برای پروژه "صلح" با طالبان در وضعیت جدید جیو-استراتژیک منطقه که چیزی نیست بجز ساختن و آراستن نیروهای خودی که شامل طالبان هم می شود را در متن این شرایط جدید باید دید و مطالعه کرد. به همین دلیل است که این روزها شاهد آمد و شد دولتمردان پاکستان به کابل و مذاکرات با دولت افغانستان هستیم. امریکا می داند که آن قدرت بلا منازعی را که در دهه نود پس از فروپاشی شوروی در عرصه جهانی به دست آورده بود به دلیل ضعف قدرت اقتصادی اش از دست داده است، هر چند که دولتمردان امریکا آشکارا به آن اذعان نمی کنند. پاکستان که حامی اصلی طالبان به شمار می رود برای تأمین منافع استراتژیکش در افغانستان توانسته است از زمینه های به وجود آمده در صحنه سیاست بین المللی و منطقه یی، انکاء و همسوئی با قدرت های رقیب امریکا از جمله چین و روسیه و همچنان استفاده از کارت برنده طالبان، با وجود فشارهای مضاعف امریکا، استفاده ببرد و این موقعیت خاص است که به دولت مردان پاکستان اعتماد به نفس بیشتر می دهد و آنها را قادر می سازد که هنوز از سیاست های اعمال شده دستگاه دیپلماسی شان در قبال مسائل افغانستان کوتاه نیاید و زیر بار نرود. اما این اواخر پس از گسترش اعتراضات مردم در ایالت خیبر پختونخواه و احتمال این که این اعتراضات شکل و محتوای دیگری به خودش اختیار نموده از کنترل خارج شود و مورد حمایت کشورهای رقیب قرار گیرد و در نهایت موجودیت جغرافیای سیاسی پاکستان را در معرض خطر و فروپاشی قرار دهد، سبب شده است تا پاکستان در رفتارشان نسبت به افغانستان نوعی خویشتن داری و نرمش نشان دهد. این که این امر می تواند تلاش و تقلای حاکمیت پوشالی و حامیانش در مورد رسیدن به "صلح" با طالبان را میسر سازد هنوز زود است که با قطعیت بتوان نسبت به آن ابراز نظر و خوشبینی نمود.

ادامه در صفحه ۴

تل دوی د کارگری طبقی پبوستون!

- ما زن را تنها مادر (آن تعریفی که اکثراً برای دهن بستن آزادی های زن از ان استفاده می نمایند) نه بلکه یک انسان برابر و مساوی با مرد در تمام زمینه ها می شناسیم. هویت مادر بودن زن دقیقاً از کانال دختر بودن و زن بودن زن میگذرد و نزد ما به همین مبنا است که آزادی و رهایی برای زن معنا پیدا میکند.

- ما اعتقاد داریم که آزادی زن تاریخاً توسط مذهب و بخصوص اسلام سیاسی قربانی گرفته شده، بناءً در عرصه مبارزه دموکراتیک خواهان خاتمه کامل سلطه مذهب بالای سرنوشت زنان هستیم و همراه با شرکت آزادیخواهان خود زنان در این مسیر پیش میرویم.

- ما اعتقاد داریم که آزادی قطعی و تأکید میکنیم که قطعی زن تنها توسط سوسیالیسم و با انقلاب سوسیالیستی میسر است اما در ضمن از هرگونه تحول و رفرم دموکراتیک به نفع جنبش رهایی زن و بهتر شدن زندگی زن در هر زمانی پشتیبانی میکنیم. به همین لحاظ حجاب اسلامی را سمبول سیاسی ارتجاع مذهبی برای اسارت زن میدانیم، از آزادی و حق انتخاب پوشش توسط خود زنان قاطعانه دفاع میکنیم. هرگونه جداسازی های جنسیتی را پدیده های ارتجاعی میدانیم و از حق مشارکت کامل زنان در تمام عرصه های زندگی سیاسی و اجتماعی سرسختانه دفاع میکنیم.

- و در اخیر ما نمیخواهیم در امتداد پراتیک ۱۰۰ ساله چپ شکست خورده شوروی و چین برویم و الگوهای عقب افتاده و ضد غربی آنها را برای آزادی زن کاپی کنیم. الگوهای که مبارزه زنان را تنها در چارچوب زنان دهقان و یا هم کارخانه تصور میکردند و زیر نام ضد امپریالیسم هرگونه تلاشهای دیگر مدنی و اجتماعی برای رهایی زنان را مارک غربی می زدند.

سوسیالیست ها، تقویت هر چه بیشتر باورهای مردسالارانه و اپارتاید جنسی و سلطه بی چون و چرای نیروهای سیاه نخواهد بود. چنانچه در آغاز مورد بررسی قرار گرفت مؤلفه انقطاب بر مبنای تعلق تباری، قومی و مذهبی و تحمیل آن بر شهروندان کشور مخاطره دیگری است که نمی توان با حضور و فعالیت این نیروهای بغایت ارتجاعی که از عصیبت قوی قومی و مذهبی برخوردارند آن را در تحلیل از شرایط و وضعیت جاری نادیده انگاشت.

یگانه و مؤثرترین راه برای دفع و نفی این وضعیت و جلوگیری از تحقق سناریوی نیروهای سیاه قومی و مذهبی، بیرون راندن نیروهای امپریالیستی و مبارزه برای رهایی از مناسبات نابرابر حاکم، سازمانیابی و برپایی جنبش آزادیخواهانه سوسیالیستی کارگران است. هر چند کارگران و زحمتکشان گذشته تیره و اندوه باری دارند ولی آینده از آن آنهاست. اما تحقق آن در گرو تلاش و مبارزه بی امان کارگران و جنبش سوسیالیستی در همه عرصه های مبارزه طبقاتی است. به پیش به سوی تحزب سوسیالیستی کارگران و شکل دادن به قطب جنبش آزادیخواهی!

به پیشواز هشتم مارچ روز

همبستگی جهانی زن

تحمیل کننده ستم جنسی بر زنان در جهان و منجمله در افغانستان است. این سه پدیده در چارچوب خرافه مذهب برای هرگونه فرودستی زن نورم ها و بهانه های آماده در دست دارد و اساساً از بیخ و بنیاد با اعلام برابری زن و مرد ناسازگار است و بنام این نابرابری زن و مرد، طی تمام تاریخ از جامعه قربانی گرفته است.

- ما اعتقاد داریم که آزادی زن باید ماکسیمال باشد یعنی اینکه هیچ حدود و ثغور و قید و شرطی را برسمیت نمی شناسیم. هر نوع شرط گذاشتن و حدود تعیین کردن را منافی ارزشهای آزادی انسانی زن می پنداریم و انرا نوع اشکار فریبکاری سیاسی می دانیم.

در یک چنین وضعیتی و در کنار وحشیگری و جنایات لجام گسیخته جانین طالب و داعش، مصائب و مشکلات مژمن و دیرپای اجتماعی - اقتصادی که باعث و بانی آن سیستم و ساختار حاکم کنونی است، هر روزه از مردم بینوا و بی دفاع قربانی می گیرد. در دل تدابیر امنیتی و برنامه ریزی برای انتخابات پارلمانی و شوراهای ولسوالی، چیزی که تا ایندم مورد استقبال مردم قرار نگرفته است، نیروهای اشغالگر و ارتجاع اسلامی به شکل فجیعی به قتل، کشتار و ویرانگری مشغول اند، بر اساس گزارشات رسمی و نهادهای بین المللی از جمله دفتر سازمان ملل متحد در افغانستان (یوناما) در سه ماه نخست سال ۲۰۱۸ بیش از دو هزار غیر نظامی کشته و زخمی شده اند. از کندز تا تخار و هلمند و غزنی و کابل و هر گوشه و کنار این کشور مردم گیر مانده میان این دو صف ارتجاعی کشتار می شوند. با وجود این همه قساوت، دهشت و بربریت نیروهای ارتجاعی چه در هیأت طالبان و چه داعش حامیان حاکمیت پوشالی برای پیشبرد سیاست های شان در منطقه و همچنین سران و مجریان قدرت حاکمه که بخش وسیعی از آنها همتا و همزاد طالبان و داعش هستند به قیمت تحمیل یک عقبگرد به مردم تشنه رفاه و آسایش، مردمی که خودشان را در دومین دهه قرن بیست یکم مانند سایر هموعان شان پس از بیشتر از چهار دهه نکت و بدبختی و جنگ لایق و مستحق یک زنده گی بهتر، شاد، امن و انسانی می دانند، با جانین طالب و داعش این قاتلین بی آرم زن و کودک و پیر و جوان این کشور، نرد عشق می بندد و آنها را در آخور قدرت و چپاول شان شریک می سازند. کارگران و مردم آزادیخواه و زحمتکش افغانستان این را باید بدانند که با پیوستن طالبان به قدرت سیاسی حاکم برای اولین بار پس از سالها منازعه خونین نیروهای ارتجاعی از جمله اسلام سیاسی، این نیروها با هم و در همراهی همدیگر زمینه واقعی و عینی شکل دادن به یک ساختار سیاسی مبتنی بر شرعیت اسلامی در چهارچوب مناسبات سرمایه داری را خواهند یافت که حاصل بلافصل آن چیزی جز محدودیت سیاسی و عقیدتی برای دیگر اندیشان از جمله

به پیشواز هشتم مارچ روز همبستگی جهانی زن

صفحه فیسبوک جوانان سوسیالیست مطابق معمول سالهای گذشته، برنامه‌ی در مورد روز جهانی زن داشت که بخشی از مطالب مندرج در آن را در این شماره نشریه بازنشر می‌نماییم.

مقدمه

تاریخ حاکمیت ارتجاع و عقب‌مانی، تحجر فکری همراه با سلطه‌ی مذهبی در تمامی دربارها و حاکمیت‌های افغانی به یک تفکر مسلط که ظرفیت مادی تصمیم‌گیری‌های ضد ترقی و تجدد را در خود بصورت آشکارا دارا بود، نگذاشت تا کوچکترین ظرفیت‌سازی و تغییر در زندگی بدوی زنان افغان رونما گردد و بدین ترتیب تمام آن دوران‌ها را میتوان از جمله اُسف‌انگیزترین داستان زندگی زنان افغانستان یاد نمود. امارات سیاه اسلامی طالبان اوج اتصالی آن دوره و وحشت بود که موقعیت افغانستان را بحیث جامعه و کشوری که زنان آن بدترین وضعیت در تمام عرصه‌ها را داشتند، معروف و آشکار ساخت.

توصیف موقعیت زنان در افغانستان در حقیقت توصیف و تعریف سیمای دشمنان واقعی آزادی زن در افغانستان است. توصیف گروه‌های سیاسی مذهبی‌ایکه در چهار دهه‌ی اخیر حتی کوچکترین امکانات برای جنیدن دنیای زن افغانی را از آنها گرفت و آنها را یک قرن به عقب سوق داد. این سوق زنان به عقب البته جز از برنامه‌های اجتماعی همین گروه‌های سیاسی مذهبی زیرنام مجاهد و طالب و اخوانی بود که در افغانستان بکلی تحقق یافت.

با آوردن نظم سیاسی امریکایی طی ۱۶ سال نیز اراده‌ی تغییر آوردن و دگرگون شدن وضعیت زنان اساساً در دستان همین نیروهای عقب‌گرا و ضد آزادی زن که توسط سرمایه‌های غرب

و عرب پشتیبانی میشوند و به انحای گوناگون در قدرت و تصمیم‌گیری‌ها شریک‌اند و یا مستقیماً حاکم‌اند، گذاشته شد. اما چیزیکه واضح و غیر قابل‌انکار است همان موجودیت اراده برای تغییر میان خود زنان افغانستان است که دیگر نمیخواهند قربانی مناسبات و حشیانه‌ی گروه‌های سیاسی مذهبی مجاهد و طالب و غیره باشند. این وضعیت و یا تغییر ریل را میتوان در تصمیم زنان افغانستان برای کسب آگاهی بیشتر از خود و دنیای پیرامون‌شان، در اعتراض‌های متعدد خود جوش به نابرابری‌های موجود و دفاع از حقوق زنان، در سرخم‌نه نمودن به خرافات دینی، در افشاگری و مقاومت علیه پدیده و مناسبات مردسالاری، در تلاش برای شاد و مدرن زیستن و خلاصه در موج مقاومت علیه طالبانیزه ساختن دوباره افغانستان و سائر عرصه‌ها مشاهده کرد. این موقعیت جدید زنان در افغانستان نشان میدهد و به همه نیروهای سیاسی حالی میکند که هر گام گذاشتن در روند‌های متعدد سیاسی و اجتماعی بدون موجودیت و نقش فعال زنان در آنها به ناکامی مواجه است.

اول- نگاه حکومت قبل از دوره امانی به زنان

همانطوریکه در مقدمه بیان داشتیم تاریخ افغانستان مانند جوامع دیگر یک تاریخ کاملاً مردانه بوده که در زن آن جز سرکوب و تحمل خشونت و مصیبت‌های گوناگون، سهم دیگری نداشته است. مزه تمام جنگ‌های خانمان برانداز، فقر و فلاکت را در تمام دوره‌های زمامداری شاهان و سلاطین گذشته از همه آشکار تر، زنان افغانستان چشیده‌اند.

شاهان و سلاطین افغانی با اتکا به مذهب و سنت‌های فرتوت قبیله‌وی و بخاطر دوام تسلسل حاکمیت‌های میراثی‌شان هر یک حداقل چهار تا چهار تا زن به خود عقد می‌نمودند و شمار کثیری را نیز به عنوان خدمه و کنیزکان در دربارها و حرمسرا‌های خود می‌گماشتند و سراسر زندگی درمناسبات با زنان را در کامجویی‌های جنسی و هوس رانی‌های بی‌رویه هویت می‌بخشیدند. واقعیت‌ها و داستان‌های حرمسرا‌های این سلاطین افغان یادآور متنفرترین سو استفاده‌های جنسی از زنان زیبا و خوب رو تشکیل میدهد که از آنجمله بصورت نمونه میتوان از حرمسرای شاه حبیب‌الله خان که از جانب روحانیون مرتجع پیرامونی اش ملقب به خادم دین رسول‌الله و نور خدا معروف بود، میتوان یاد کرد. میگویند وی در حرمسرایش به تعداد سه صد زن زیبا رو را جمع نموده بود و در تمام مدت ۲۳ سال حاکمیتش اکثریت اوقات خود را به عیاشی و هوسرانی با آنها میگذراند. این حرمسرا با دقت و نظم منحصر به فرد و درخور شاه آماده شده بود که هرگاهیکه وی میل به هوسرانی میکرد

برایش سرویس میشد، در حالیکه همسرش یعنی مادر امان‌الله که بعداً بانای استرداد استقلال افغانستان شد از همه کارنامه‌های شاه خبر داشت و در اثر مقاومت در برابر شاه به زندان حصری محکوم گردیده بود.

تا پیش از پیروزی شاه امان‌الله تمام شاهان و سلاطین جابر افغانستان به نفع نصفی از جامعه که زنان باشد کوچکترین گام‌های گشایشی

بنظر ما ریشه مصائب و بدبختی های اصلی چهل سال دوتل سیاسی قدرت در افغانستان میان نیروی رفرمیست چپ و راست را میتوان بصورت واضح در ترسیم همان سیمای یک افغانستان عقب افتاده از کاروان تمدن جهانی ، بحیث عامل اساسی نیرومند خرابی اوضاع چهل سال اخیر دید. جدا از اینکه این تصویر، هیچگاه به معنی برائت سیاسی برای هیچ گروه سیاسی در ناآرامی های این دوره محسوب نمیشود.

ادامه در صفحه ۷

دوم - خاندان محمدزایی و وضع زنان افغانستان از امارت سردار دوست محمد خان که آغازگر سلسله حکومت داری محمد زایی ها در افغانستان به شمار می ایدالی سردار محمد داود رئیس جمهور که آخرین فرد این سلاله است و جمعا مدت یکصد و چهل و سه سال را در برمیگیرد تنها دوره کوتاه امان الله را میتوان یکی از برهه های این تاریخ حدوداً یکنیم قرنه این خاندان در تحول نسبی به نفع و حرکت زنان یاد کرد، باقی این صد و چهل سال که از لحاظ تاریخی زمان هنگفتی است برای نهضت زنان و تغییر جایگاه زن در افغانستان، تثبیت موقعیت زنان و تغییر وضعیت آنها گام های کوچکی نیز برداشته نشد. استبداد نادر شاهی تمامی رفرم های دوره امانی به نفع زنان را لغو نمود. دختران دانش آموز را که برای ادامه آموزش به خارج فرستاده شده بودند دوباره به کشور فراخواند و مطابق به خواست قشر ارتجاع مذهبی که تکیه گاه اصلی دولت نادری را تشکیل میداد دوباره حجاب و برقع بصورت اجباری مرسوم شد.

اما علی الرغم همه نیات ضد تریقخواهانه که بعد از سقوط امان اله وجود داشت و تلاش های زن ستیزانه خاندان یحیی باز هم نادر و ظاهر نتوانستند در برابر یک موج آرام دیگراندیشی و مبارزه بخاطر رهایی زنان بصورت کامل قدا علم کنند. آنها مجبور بودند که ولو بظاهر هم که شده عده از امکانات را در همان کیفیت ناچیز آن برای دگرگونی زندگی اجتماعی و فرهنگی بدوی زنان رویدست بگیرند. اما از انجائیکه تاریخ حاکمیت این خانواده مستبد و بیکاره در هیچ عرصه از انکشاف و تکامل روابط اقتصادی و اجتماعی مردمان این سرزمین هیچ تحول ابتدائی را ندید ، بنا با قاطعیت میتوان بیان داشت که عصر حکمرانی سلسله محمدزایی ها در افغانستان در مقایسه با سیر تحولاتیکه در جهان و سرزمین های همسایه افغانستان در حرکت بود یکی از بی مایه ترین ، بی کفایت ترین سیر های سیاسی در افغانستان بود

بر نداشتند. نه مکتب و مدرسه یی ساخته شد نه کانون آموزشی برای زنان سازماندهی گردید نه شفاخانه و کلینیکی برای زنان اعمار شد، نه برای هویت بخشی و شخصیت زن افغانی برنامه یی به اجرا درآمد. خلاصه در هیچ عرصه گامی برای بهبود وضعیت زن افغانی گذاشته نشد تا اینکه در دوره بنام امانی توسط امان الله و پدرزنش همراه با گروهی از جوانان مشروطه خواه و مدرنیست با آغاز صفحه نسبتاً جدیدی در تاریخ افغانستان و پس زدن مناسبات جابرانه قدیم و کوتاه کردن دست مذهب و روحانیون مرتجع چون خاندان مجددی در دولت و سیاست، گشایش های حداقلی به نفع زنان و بیداری و ایفای نقش آنها، روی دست گرفته شد که از جمله کشف حجاب یا برقع، تاسیس مکتب یا مدرسه زنانه توسط خواهر امان الله ، تاسیس بیمارستان مخصوص زنان توسط همسر امان الله ، اعزام عده یی از دختران افغان به ترکیه بخاطر تحصیل، ممنوعیت عقد چهار زن برای مرد، منع ازدواج دختران خردسال، مشخص ساختن سن ازدواج دختران در ۱۸ سالگی و غیره که در خفا و پشت پرده موجی از نارضایتی های روحانیون مرتجع و در راس خاندان مجددی ها را برانگیخت که پایان تراژیک حاکمیت امانی را با دسائس ارتجاع داخلی و انگلیس سبب شد، بود.

اگر از طولانی شدن بحث جلوگیری کنیم بصورت خلاصه میتوان نتیجه گرفت که ارتجاع و عقب مانی، تحجر فکری همراه با سلطه مذهب در تمامی دربارهای امرای افغانی به یک تفکر مسلط که ظرفیت مادی تصمیم گیری های ضد ترقی و تجدد را در خود بصورت اشکارا دارا بودند، نگذاشت تا کوچکترین ظرفیت سازی و تغییر در زندگی بدوی زنان افغان رونما گردد و بدین ترتیب تمام آن دوران ها را میتوان از جمله آسف انگیز ترین داستان زندگی زنان افغانستان یاد نمود.



سازمان سوسیالیست های

کارگری برای آزادی،

برابری و سوسیالیسم

مبارزه می کند، برای

تقویت صف آزادی

خواهی و برابری طلبی و

برای تحقق آرمان

سوسیالیسم به آن

پیوندید!

www.workersocialist.org

<https://www.facebook.com/workersocialism>

www.asrejadid.org

www.asrejadid.org

سوم - حکومت کودتای ثور و سیاست هایش در رابطه به آزادی زن

با پیروزی کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ توسط حزب دموکراتیک خلق، به قدرت خانواده محمدزایی ها در افغانستان پایان داده شد. و صفحه تازه تاریخ سیاسی افغانستان باز گردید. رژیم کودتا از انجائیکه زیر شعار چپ و خلق و کارگر به میدان آمده بود دست به صدور فرامین تازه زد و از جمله فرمان شماره هفت در مورد زنان.

این فرمان در ذات خود با فرورمیسمی ای که در آن مشاهده میشد و جهتگیری آن حزب برای تجدد و ایجاد مناسبات نو در افغانستان، همخوانی داشت. البته این فرمان مانند فرمان های دیگر آن حزب از بالا و توسط دولت خلقی صادر گردید یعنی اینکه در یک جدل و گفتمان عمومی با توده ها و با شرکت مستقیم خود زنان رویدست گرفته نشده بود اما با وجود آن گامی بود پیشرونده در جهت محو مناسبات نابرابر زنان در جامعه و به همین جهت نیز توسط زنان افغانستان در آغاز با خشنودی استقبال گردید. محتوای فرمان که اگر از تعیین مهریه ازدواج به سه صد افغانی و احدپولی افغانی (مقدار شریعت اسلامی)

بگذریم تعیین سن ازدواج برای دختران به ۱۶ و مردان ۱۸ سال، امتناع از ازدواج کودکان، روحیه امتناع از مخارج هنگفت در مراسم ازدواج ها، امتناع از ازدواج های اجباری و تسهیل پروسه طلاق و جدایی خانواده های یکه با هم مشکلات عدیده دارند، سوادآموزی زنانیکه از سواد بکلی محروم بودند و غیره وعده های بود در مجموع مترقی. ولی دولت استبدادی حزب دموکراتیک خلق برای تحقق بخشیدن عملی محتویات این فرمان هیچگونه آماده گی فکری، کادری و تخصصی نداشت.

دولت کودتای ثور با موج عظیمی از خواستهای زنان که ناشی میشد از بکار گیری

و تحقق مضمون این فرمان، در یک ناقابلیتی مضاعف و وحشتناکی قرار داشت و آنچه رویدست گرفت نیز همه اش مربوط میشد به نمایشات شکلی و سطحی نه تحقق آن فرمان، که در اندک زمان بجای بروز نتایج ثمربخش و وسعت دایره پشتیبانی ملیونی زنان افغانستان از حکومت، با دستاویز قرار گرفتن توسط ارتجاع مذهبی و سنتی، برضد خودش مبدل گردید. این حاکمیت خلقی نتوانست تا زنان ملیونی افغانستان را که تاریخا از مناسبات نابرابر و ستم های جنسیتی و تبعیض های گوناگون رنج میبردند و یک نیروی بالقوه بودند برای دفاع از ریفرم ها به نفع خودشان، بدور خود بسیج نماید.

دولت خلقی با نداشتن قدرت اجرائیه و ضعف شدید مدیریت و عطش سیری ناپذیر قدرت خواهی، در کوتاه ترین زمان به انحراف در زمینه تحقق فرمان شماره هفت خود آغاز کرد و سو استفاده های احمقانه از زنان جامعه که اساسا منتظر تغییر مناسبات غیر عادلانه پیرامونی خود بودند، تمام سیستم فاشیستی حاکم را احتوا نمود. عوامل عدیده را میشود بحیث دلایل متعدد در این رابطه ردیف کرد ولی از انجائیکه مشغله و پراتیک اصلی دولت خلقی را تصرف تمامی ویکه تازانه قدرت برای خودش، محو متحدان سیاسی از جمله جریان های سیاسی چپ در افغانستان، حتی درگیری و تصفیه های خونین میان خود جناح های حزب، دشمنی احمقانه با تمام لایه های مذهبی جامعه، بیروکراسی، کم سوادی سیاسی خود شان و غیره تشکیل میداد، اساسا تمامی فرامین بالنسبه مترقی ایراکه اعلام نموده بود، بروی کاغذ باقی ماند و همانطوریکه در بالا تذکر رفت حتی دشمنان تجدد و ترقی افغانستان و ارتجاع مذهبی توانستند بنام اقدامات کمونیستی مردم را علیه آن انسجام بخشند.

چهارم - مجاهدین و زندان زنان همانطوریکه در بحث قبلی تذکر دادیم، با آغاز و پایان یافتن حاکمیت نجیب الله آخرین مهره حزب دموکراتیک خلق و دواع آن حزب با تمام مفاهیم چپی و دموکراتیک و موازی با آن وضعیت زنان در

جامعه نیز ابستن استقبال برای یک پس روی قهقراپی گردید. پیروزی سیاسی جهاد اسلامی در هئیت دولت اسلامی افغانستان آغازگر فاز وحشت و لمپنیزم اسلامی بود که اساسا انرا میتوان پیروزی " سنت " و " مذهب " و " ناسیونالیسم کور قومی " نام نهاد.

با پیروزی انقلاب اسلامی در افغانستان، رهبران مسلمان افغان با ریش های حنا زده و هریک با چهار زن عقدی از خارجه اسلامی تشریف آوردند و سکان قدرت سیاسی در افغانستان را با احزابی چون حرکت و برکت و جمیعت، شورای قیادی و غیره اسلامی در اختیار گرفتند.

با شروع موج جدید اسلامی، آزادی های اسلامی !! زنان آغاز شد. اولین ضربت سیاسی و اجتماعی بر هویت زنان، بر استقلالیت آنان و آنچه طی تاریخ مبارزاتی در حرکت نسبی زنان به پیش، بدست آمده بود، وارد آمد. حجاب اسلامی بشدت عملی گردید و اپارتاید جنسیتی، اخراج دسته دسته و جمع های گروهی زنان از موقعیت های کاری و دفاتر رسمی آغاز گردید. دانشگاه های افغانستان نیز اسلامی شد و میان پسران و دختران زنجیر انداختند. تفتیش اسلامی زنان توسط دسته های مجاهدینی در جاده ها و مکان های شهری آغاز گردید. انهاد زنان را همه جا توقف میدادند و در مورد نوع آرایش صورت شان برایشان اخطار میدادند، لاک ناخن زنان را نوعی بیحیایی غیر اسلامی می پنداشتند و در مورد لباس پوشیدن زنان دخالت میکردند. میان دوائر و اداراتیکه زنان با مردان قبلا مشترکاً کار میکردند جداسازی های توسط او یختن پرده های ضخیم میان آنها رویدست گرفته شد تا مبادا مردان بیچاره با شنیدن اواز زنان تحریک !!! شوند.

اما هنوز این مجاهدان اسلام در آغاز برنامه های اینچینی شان بودند که جنگ های قدرت میان شان داغ و داغتر شد و کوچه کوچه افغانستان در این جنگ قدرت بدست این مجاهدان به خون شسته

شد. این احزاب اسلامی که هر یک شان میخواستند قدرت سیاسی در کابل را بصورت همه جانبه در قبضه خود داشته باشند برای بدست آوردن این هدف از هیچ نوع وحشی گری در مقابل هم و در مقابل مردم افغانستان دریغ نکردند. در این فاز جنگ و جنایت باز هم این زنان افغانستان بودند که بیشتر از همه، زهر تلخ وحشت های جنگ قدرت مجاهدین را کشیدند که توضیح مفصل آن از ظرفیت این صفحه بدور است. کافیت مشت نمونه خروار از جنایات این احزاب اسلامی و حکومت مجاهدینی در غرب کابل در جنگ های میان گروپی شان در افشار یاد کرد که هرگز از حافظه مردم افغانستان پاک نخواهد شد. جنگ های که در آن زنان بی گناه آن منطقه برهنه شلاق زده شدند و حتی شکم های باردار شان توسط این مجاهدین راه حق با شمشیر پاره گردیدند. (البته جالبتر از همه اینکه تمامی رهبران شریک در همین فاجعه درسایه حکومت غنی و عبدالله هنوز تشریف دارند و با هزاران ناز و نعمت زندگی شاهانه شانرا ادامه میدهند). کوتاه سخن اینکه حاکمیت پنج ساله اسلامی مجاهدین در افغانستان یکی از دردناک ترین و شوم ترین تولد سیاسی به مردم و بخصوص زنان افغانستان بود که در همه عرصه ها، این سرزمین را به زندان زنان تبدیل نمود.

پنجم - طالبان و نابودی زنان

حاکمیت اصیل اسلامی امارت طالبان در افغانستان در قرن ۲۱ شاید یکی از نمونه های منحصر به فرد سیاسی در جهان بوده باشد. زیرا جهان آن روز همه گونه سلطه های جابرانه مذهبی و گاه ایدئولوژیک را دیده بودند ولی طالبان اسلامی یکی از نمونه های نادر و کمیاب چنین سلطه بود. این امارت اسلامی از هیچ سر و زاویه یی به هیچ نوع تمدن انسانی قرن اخیر اتصال نداشت.

این امیرنشین اسلامی که اساسا از جانب غرب و کمپنی های عربی و استخبارات پاکستانی از میان مکاتب قران خوانی پاکستان دست چین گردید تا وسیله باشد برای رسیدن به برنامه های شرکت های نفتی و ایجاد یک پاکستان کوچک در افغانستان، بجان مردم افغانستان انداخته شد. (اینجا تفسیر بیشتر مسله ما را از اصل موضوع دور میبرد). بنا نگاه سریعی به وضعیت زنان در آن دوره می اندازیم.

حرف معروف است که طالبان به زنان افغان بشارت دادند که زن حق دارد تا دو بار تنها از خانه یا منزل بیرون آید یکی در زمان ازدواج و دیگری برای دفن. با ورود طالبان زنان افغان اگر نیم نفسی هم برای زنده ماندن و ادا های انسانی خود داشتند، آنرا از دست دادند. اینبار همه چیز کاپی صدر اسلام بود که بینه بینه تحقق می یافت. تمام مکاتب دخترانه بسته شد، آن پرده های ضخیم دوران مجاهدینی نیز که مردان و زنان را از هم جدا میساخت بکلی برچیده شد. اجازه دکتر رفتن به مریضان زن ممنوع اعلام شد. حجاب اجباری به برقع و چادری اجباری مبدل شد. راه رفتن زنان با کفش های پاشنه بلند قدغن شد. پوشیدن جراب و تبن سفید که علامت رنگ پرچم طالبان بود ممنوع گردید و مرتکبین زن به شلاق در ملا عام محکوم گردید. هر نوع اعتراض زن اگر وجود داشت با شکنجه الی اعدام و سنگسار زنان بدرقه گردید. خلاصه در این دوره تاریک و ظلمت از هر در و دیواری، مردانگی!!، رقابت ریش و پشم، دستار و عمامه می بارید. افغانستان دقیقا عصر حجر یا صیقل سنگ را تجربه میکرد و دنیای متمدن سرمایه داری از شرق گرفته تا غرب و اروپا اصلا هیچ نوع یادی هم از این انحطاط انسانی در یک سرزمین بلا دیده نمی نمودند.

و مختصر تر اینکه اگر در یک جامعه نیمی از پیکرش که زنان و دختران باشند و آخرین سرکوب های اینچینی را ببینند دقیقا آن جامعه در ردیف مرده گان محسوب میگردد و طالبان براستی موفق شدند تا با قوانین راستین اسلامی خود نابودی زنان زجر کشیده افغان را رقم زنند.

البته جادارد در همین جا یاد اوری نمائیم که درست در همین تاریک ترین و نا امید کننده ترین وهله های تاریخی، سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان نیز بدفاع از انسانیت تشکیل شد که در بحث جداگانه به آن خواهیم پرداخت.

ششم - نقش دموکراسی وارداتی و حاکمیت ۱۶ ساله آن در تحول دنیای زنان افغان

پُر واضح و آشکار است که کانون سرمایه های جهانی و در راس امریکا به افغانستان نیامده اند تا نجات زنان از بدبختی زندگی زیر سلطه طالبان و مجاهدین مسلمان را پیام آور باشند. آنچه آنها به همراه خود آوردند تفسیر و تغیر نهایت دلخواه آنها در جایگاه زن افغانی برای پذیرش حتی طالبان و تفکر طالبانی است که به زعم دولت اشرف غنی باید قابل اعتنا باشد. گذشت ۱۶ سال نشان میدهد که ایجاد زمینه برای نقش آفرینی زنان در شمائیل بورژوازی اش نیز در این رژیم های قلابی کاملا، مصنوعی و حتی بسته است. فقدان باور به توانایی های مادی و معنوی زنان در این حاکمیت های مرد سالار یکی از عوامل اصلی مانع در تغیر موقف و موقعیت زنان است. در ۱۶ سال حاکمیت های کرسی و غنی و عبدالله در رابطه به تحول در موقعیت زنان چنین یک اراده منفی وجود پیوسته وجود داشته که تبعات آن برای امتیاز دهی ارتجاع مذهبی و سنتی افغانی مورد استفاده قرار گرفته. اکثر این موضع گیری ها ناشی میشود از ترکیب زن ستیزانه این حاکمیت ها و خشنود ساختن نیروی زن ستیز طالبان و دیگر سنت گرا های قدرتمند که نیروی پیرامونی این حاکمیت را تشکیل میدهند.

کفایت میکند تا این رویکرد حاکمیت های قومی مذهبی را با یک مثال روشن تر بیان کنیم. طی ۱۶ همسران حاکمان افغانستان در کجای تحولات اند. آنها حتی از نمایش یا حضور همسران خودی خود در مناسبت های کشوری خجالت میکشند. حتی آنها در این کشور قسمی تصور میشوند که شاید اصلا ازدواج نکرده و مجرد زندگی میکنند.

خانم کرزی طی ۱۳ سال عمداً برایش زمینه داده نشد تا یکبار نیز با کسی مصاحبه نماید و در رسانه ها حاضر شود. غنی برای خوش خدمتی ارتجاع سنتی اسم همسر خود را با فرمان دولتی !! از "رولا" به "بی بی گل" تغییر داد و به همین سان این تجربه منفی ادامه یافت و فقط در شکل، عده از زنان مردسالار با محاسبه های معین و زیر نام ترکیب های مختلف به عده از مناسب گماشته شده اند که بقول معروف از سنگ صدا برمی آید ولی از آنها برای آزادی خواهی، نه.

طی این زمان گام های که بتواند زن افغانی بواسطه ان عرض وجود مستقلانه نماید برداشته نشد. گامهای که در دل زن ستیزان و دشمنان آزادی زن ترس ایجاد کند و قانون بحیث چکش سرکوبگر متجاوزین به حقوق و حیثیت زن تبدیل گردد. برعکس، تولید ترس و ارعاب نسبت به فعالیت زنان در اجتماع و هم در درون خانه و معافیت متجاوزین به حقوق زنان گسترش پیدا کرد. جانیان متجاوز به "فرخنده" مجازات نشدند. برای جلوگیری از سگسارها و گردن زدن ها و بیینی بریدن های "رخشانه ها، تبسم ها، ریزه گل ها و جلوگیری از تکرار چنین جنایت ها ظرفیت سازی نشد. همین لحظه زنان افغان بخصوص بیرون از شهرها از آموزش همگانی در رنج مضاعف اند و در شهرها نیز کیفیت پایین سطح آموزشی بیداد میکند. عدم رسیده گی به صحت و سلامت یا بهداشت زنان یکی از اساسی ترین مسله هاست. در همین جا باید یاد آور شد که افغانستان بدترین سرزمینست که در ان بیشترین مرگ و میر مادران و نوزادان اتفاق می افتد. خشونت خانواده گی، خشونت اجتماعی، سرکوب ارزشهای انسانی زنان، نگاه تحقیری به جایگاه زن، نبود برنامه های بنیادی برای احراز موقعیت مناسب زن افغان در تمام امور سیاسی اجتماعی و غیره از جمله عواملیست که جامعه

سیاسی افغانی را از حق اشتراک فعال زن در بیشترین تحولات محروم ساخته است. باز هم باید گفت که طی این همه سالهای که نیرو های اشغالگر ناتو انرا اشغال برای دیموکراسی و نجات زنان افغان از استبداد دینی طالبان عنوان کرده بود. تغییراتی که نیز اگر درزندگی زنان افغانستان بمیان آمده اکثراً افاده کننده تحولات شکلی است. زیرا زنان افغان در وجود این حاکمیت های شبه امریکایی اطمینان دوام یا ادامه ضمانت سیاسی تحول، میان دو دسته از نیرو های زن ستیزی که هردوی آنها با غرب و امریکا روابط همه جانبه دارند، را ندارند. دو تا نیروی اسلامی جهادی زن ستیز و مؤثر در حاکمیت از یک جانب و متخاصم آنها طالبان و حزب اسلامی و دیگران بحیث زن ستیز ترین تر، در جانب دیگر. در حقیقت اینها هستند که تحقق بخشنده سیاست های امریکایی در افغانستان اند و سازمان سیاسی جامعه زیر نفوذ امکانات آنها قرار دارد.

نیروی سوم اعم از چپ یا راست لیبرال در صحنه سیاسی افغانستان از موقعیت مناسب برخوردار نیستند. بنا در نتیجه باید خلاصه ساخت که حرکت سیاسی حاکمیت ۱۶ ساله در افغانستان در هیچ حلقه تأثیر گذار به نفع پایه یی موقعیت زنان بحیث انسانهای برابر در جامعه پیام اور تغییر استراتژیک در زندگی زنان نبوده اما زنان و دختران افغان خودشان با شجاعتی که از خود بروز میدهند، پیوسته در جنگ و نبرد علیه هیولای چند سر نابرابری ها ظاهر شده و میشوند.

هفتم - زنان مرد سالار

دراینکه در افغانستان بیشترین ستم های جسمی و روانی را زنان متقبل میشوند، حقیقت ایست که همه از ان واقف اند. این نابرابری های گسترده طبیعتاً که توسط سیاست ها و فرهنگ های که قبلاً از ان بنام " سنت " و " مذهب " نام گرفتیم در جامعه عمل میکند و به بخشی از تفکر اجتماعی مبدل میگردد. محصول چنین تفکری در تعمیق نابرابری زن و مرد اگر از یک جانب مردان جامعه را بد بار می

آرد ولی از جانبی عده معینی از زنان را نیز در صف تانید این نابرابری ها کشانیده و این کمیت زنان را به مبلغین نابرابری ها و فرودستی های زن مبدل ساخته است. یعنی در حقیقت بر ضد خودشان. بیشتر این طیف از زنان تحت تأثیر تبلیغات دینی و یا حتی عضویت در عده از کانون های اسلامی، از موقعیت فرودست زن و میتود های دینی مطابق احکام قرآنی دفاع می نمایند. اینها در اکثر تعابیر از زنان و داشتن حق و حقوق آنها، مادر را الگوی زن میدانند و زیر نام "بهشت زیر پای مادران است" هویت زن را در همان چارچوب سنت ها و افسانه های مذهبی به تعریف میگیرند. در حقیقت چنین زنان جایگاه شان همیشه در پهلوی مردان زن ستیز قرار دارد و ابزاری اند برای خاموش ساختن زنان دیگر برای آزادی خواهی.

این طیف از زنان مرد سالار اگر در سیاست دخالت نمایند، به دو تا هویت های اجرائی تقسیم میشوند.

یکی زنان حکومتی که بعد از ایجاد دولت کرزی الی اکنون بصورت تصنعی و نشان دادن ترکیب سیاسی شامل دولت وشورا و سنا و غیره گردیده اند که جز تأیید تمام سیاست های قومی و مذهبی دولت حرفی ندارند. اینها همیشه خودشانرا و موقعیت های ارتجاعی خود را نمونه آزادی زن در افغانستان معرفی میدارند و از رویکرد حکومت و قوانین تبعیضی این حاکمیت ۱۶ ساله علیه زنان پیوسته دفاع نموده اند. اینها با گرفتن عاید ماهانه چندین هزار دالری در حقیقت از عده مردان زن ستیز بدتر عمل میکنند. وقتی مسؤولین وزارت زنان افغانستان اعلام میکنند که ما برای رسیدن به حقوق زن و محو خشونت علیه زنان به علمای دین و ملا های مساجد شدیداً ضرورت داریم تا تبلیغ کننده دفاع از حق زنان باشند، این مسئله، اوج فضاخت و مسخره گی این سیاستها و زنان نخبه بورژوازی نوکیسه را که حتی ادا های سوسیال دموکرات می نمایند و مشغول در این عرصه اند، نشان میدهد.

دوم زنان و دخترانیکه در چارچوب دینی، تعالی شخصیت زن را میخواهند. این کته گوری زنان نقش مخرب تری را در جلوگیری از پیشرفت و آزادی زنان ایفا نموده و در بسیاری حالات تقویت کننده مستقیم و غیر مستقیم تنظیم های اسلامی و مدافعین تربیت اسلامی زنان و تعریف دینی آزادی برای زنان اند. این قشر زنان که اکثرا از آنجوه های عظیم فعال در در صحنه حکومتی افغانستان بهره میگیرند ابا هرنوع جلوه از نگاه مدرن به زنان در مخالفت قرار دارند و هرنوع تجدد و آزادی در دنیای زن را با فساد و تربیت غربی در رابطه می بینند و برایشان فاطمه و مادر موسی، عایشه و خدیجه الگو های زنان خوب اند. بهمین بنیاد انها پاسداران محکم مردسالاری در جامعه اند. کار اینها جداسازی های مستقیم جنسی زنان و مردان است، حفظ حجاب و برقع و رعایت شریعت اسلامی در تمام ابعاد زندگی، تعقیب مدارس دینی قران و بلاخره آسیب ماندن زن در پنجه مردان از تفکر و جهان نگری انهاست. این طیف از زنان زن ستیز تاریخی ابزاری بودند و هستند در دستان حاکمیت های مذهبی برای تحمیل زنان جامعه.

هشتم - موقعیت کارگر زنان افغانستان

اینکه یکی از ابزار های شکستن نابرابری زن و مرد در مرز رهایی اقتصادی زن نهفته است، حکم مسلم وانکار ناپذیر است. بگفته لینن " کار خانگی، قربانی کردن روزانه زنان برای هزاران کار جزیی و بی اهمیت است."

زن کارگر در افغانستان نه تنها زنجیر کارگر بودن را به پای خود می بیند بلکه زنجیر زن بودن در جامعه و ساختار سیاسی زن ستیز را نیز بحیث زنجیر اسارت خود می بیند.

بخش معینی از طبقه کارگر افغانستان را زنان تشکیل میدهد. وضعیت اسفبار کارگران افغانی در تمام حاکمیت های افغانی یکی از

نادر ترین اوضاع فلاکتبار انسانهای در بند و استثمارشونده در جهان بحساب آمده است.

اما فلاکت زنان کارگر در افغانستان و ستم بزرگی که اینها میکشند حد و حدودی ندارد. این کارگر زنان که از یکسو چرخ ماشین و تعلیم و تربیه و ده ها شاخه متعدد کار و صنعت را میچرخانند با دست های ظریف خود زندگی خانواده را نیز مفهوم می بخشند و مصایب عظیم کارخانگی را نیز بصورت بکجانبه متقبل میشوند.

بیشتر این کارگرزنان که در رشته های مختلفه کار در کارخانه های کوچک و بزرگ یا فابریک، قالین بافی، میوه پاک، خیاطی، نان پزی، رخت شویی و غیره مشغول اند ان بخشی از فقیرترین احاد طبقه کارگر اند که در شرایط اقتصادی فوق دشوار قرار دارند. اکثر این زنان یا زنان بیوه اند که شوهران خود را در جنگ های چهار دهه از دست داده اند، یا دختران جوانی اند که در نبود مرد خانواده مجبور به کار و سرپرستی خانواده شده اند یا هم فاقه شدیداقتصادی انها را مجبور به کار در بیرون خانه کشانیده اند. چنانیکه مشاهده در تمام رژیم های استثمارگر و ستمگر در افغانستان این کارگر زنان در شرایط غیر انسانی و ظالمانه مشغول بکار اند و حاصل دست رنج انها بنام مزدی که از صاحب کار میگیرند حتی زندگی بسیار ابتدائی انها و خانواده های شان را تکافؤ نمیکند. انها ساعت های طولانی در شرایط مختلف جوی و در اوضاع نهایت بد محیط کاری، بدون داشتن بیمه های بیکاری، رخصتی های با معاش، بیمه های صحی، نبود سرپناه، ناتوانی پرداخت اجاره یا کرایه خانه بصورت وحشیانه استثمار میشوند و با ارزش اضافی ایکه تولید میکنند در حقیقت شکم کارفرما های چاق و فربه را چاق تر میسازند و خود همیشه در صف بی چیزان جامعه قرار دارند.

انچه به سیاست های اقتصادی دولت های مرتجع تا کنونی در رابطه با این بخش زنان کارگر رابطه دارد انست که این حاکمیت ها در همه حالات برای

تقویت و شگوفایی بخش خصوصی سرمایه و گسترش نفوذ این اهرام های استثمار کارگران دقت و توجه می نماید و برعکس کمترین تامین اجتماعی و امنیت اقتصادی جامعه را در مجموع و کارگرزنان را بخصوص در نظر دارند.

تلخ ترین وجه مسله اینست که حتی با پذیرش و تقبل همچون شرایط نامساعد و ظالمانه از جانب دولت و سرمایه خصوصی در افغانستان باز هم کتله های ملیونی جامعه بیکار اند و دولت مرتجع در ایجاد کمترین زمینه های ظرفیت های کاری برای زحمتکشان افغانستان منجمله زنان برای کار کردن، موفق نیست.

بنأ خلاصی و رهایی همه انسانهای در بند نظام کارمزدی منجمله زنان زحمتکش در گرو مبارزه سیاسی نیرومند طبقه کارگر است. این خودزنان کارگر بودند که با یورش شان به دستگاه ستم استثماری صدو چند سال قبل در دل کاپیتالیسم امریکایی ۸ مارچ سوسیالیستی را بحیث پیام همبستگی طبقه کارگر جهانی، سبب شدند و به همین لحاظ هر ۸ مارچ در حقیقت صدا و فریاد کارگر زنان جهان و کارگرزنان افغانستان است.

نهم - جایگاه دختران در افغانستان

أساسا زن بودن و دختر بودن در افغانستان گناه است. دلایلش چیست؟

- از اول تولد بالایت می شرمند و برای بدنی آمدنت تفنگک نمیزنند. برعکس مانند تولد پسر.

- از همان اول ننگ و ناموست میخوانند و این به این معناست که اختیارت به دست مردان می افتد، یعنی پدر و برادر و کاکا و ماما و غیره مردانه خانواده.

این اختیارت بدست دیگران، یعنی که خود هیچگونه استقلال انتخاب در زندگی چی در لباس پوشیدن، مکتب خواندن یا ادامه دادن آن، انتخاب رشته تحصیل، درجه یا سوئه تحصیل، انتخاب عقیده و مذهب، انتخاب شوهر، انتخاب

شغل و غیره را نداری. یعنی اولین بار مهر بدبختی بر پشانی دختر در خانواده مردسالاری مذهبی زده میشود.

حال اگر همین چند مشخصه بالا را بازتر نمایم صورت و سیمای واقعی دنیای اکثریت مطلق دختران افغانستان را در آن میتوان به وضوح مشاهده کرد، دقت کنیم!!

دختر هیچگونه استقلال در پوشیدن لباس ندارد یعنی چی؟ معلوم است که نه تنها دختر بلکه حتی زنان نیز حق ندارند خودشان به ذوق و سلیقه شان و انطوری که خوش خودشان می آید لباس انتخاب کنند و بپوشند زیرا هر نوع حرکت و ذایقه دختر و زن قبلاً در کنترل دیگران قرار دارد.

یا انتخاب مکتب دختر نیز هیچگاه در اختیار خودش نیست و اگر مردان خانواده نخواهند وی هیچگاه به ارزوی خود نمیرسد به همین لحاظ میلیونها دختر افغان عملاً امکان انتخاب مکتب رفتن از دست شان رفته است.

انتخاب سویه یا درجه تحصیل دختران نیز اغلباً بدست خود شان نیست بلکه بازهم این مردان خانواده اند که حدود و ثغور تحصیلات را تعیین میکنند. به همین مناسبت میلیونها دختری را در افغانستان مواجه میشویم که به حکم مردان خانواده و تحت بهانه های مختلفه الی صنف سوم یا ششم درس خوانده اند و بعد اجازه دوام تحصیل از آنها گرفته شده است.

یا حق انتخاب عقیده و مذهب که برای دختران و پسران در یک وضعیت قرار دارد. یعنی اینکه دختران و پسران خودشان حق ندارند تا یکی از باورهای مذهبی را انتخاب نمایند و یا اصلاً هیچ انتخاب مذهبی نداشته باشند. در این دایره از همه بیشتر و بالاتر از غضب حق انتخاب حتی خشونت های مختلفه نیز توسط خانواده ها بکار گرفته میشود تا اینکه دختران و پسران شان را مذهبی به بار آورند. با چنین شیوه ای ما مشاهده میکنیم که عقاید و باور

های مذهبی والدین بصورت اتوماتیک و به حیث میراث به مغز و ذهن دختران و پسران تزریق میشود و با جلوگیری از حق انتقاد، جای هرگونه شک و تردید در باورهای مذهبی از آنها گرفته میشود.

و یا هم مثلاً حق انتخاب شوهر. تا جائیکه به همه اشکار است حتی در بهترین و دموکرات ترین حالات نیز این خانواده ها و مردان خانواده اند که برای دختران تعیین تکلیف میکنند. زیرا هرگونه رابطه غیرسنستی مانند عاشق شدن، رابطه گرفتن دختر و پسر و ملاقات کردن جوانان دختر و پسر برای زندگی اجتماعی مشترک و یا انتخاب زندگی آینده دختران توسط خودشان را حرام، مردود و فساد الود میدانند. عشق و عاشق شدن ممنوع است و ورزش دختران انقلاب محسوب میشود. نتیجه زنده بودن چنین سنت های عقب مانده و مردسالارانه را ما بصورت اشکارا در زندگی های ناموفق، ناکام، و تراژیک میلیونها خانواده افغانی مشاهده میکنیم. طلاق ها، جدایی ها، فرار از خانواده، خودکشی های زنان جوان، خودسوزی های زنان و هزاران بدبختی های دیگر تماماً در همین جلوگیری از حق انتخاب همسر است.

یا مثلاً حق انتخاب شغل و وظیفه نیز یکی از همین مشکلات اساسی است. این مردان خانواده اند که برای تعیین شغل نسخه میدهند و یا اصلاً مخالف هرگونه کاردختران در بیرون از خانه اند. زندگی امروزه در افغانستان نشان میدهد که هزاران دختر جوان با حفظ تحصیلات معینه از کار در بیرون خانه منع شده اند و تمام زحمات دوره تحصیل و ارزشهای انسانی شان به هیچ مبدل گشته است.

با این مختصر اشاره به وضعیت عمومی دختران افغان به یقین میتوان لیست این حق تلفی ها را بسیار طویل ساخت. درجه چنین درک عقب مانده، تصامیم سنتی و مذهبی علیه حقوق دختران در افغانستان، تعیین کننده شاخص احترام دختران در جامعه افغانی است.

حرف معروف مارکس است که میگوید "اخلاق حاکم بر جامعه اخلاق طبقه حاکم است" دولت

مرتجع کنونی بصورت گسترده و باهدف نه تنها علیه چنین عقب افتاده گی ها مبارزه نمیکند و ظرفیت سازی برای از بین بردن این بیعدالتی ها را در برنامه ندارد بلکه برعکس با رویکردهای سیاسی ارتجاعی و مذهبی مانند با همی با حزب اسلامی حکمتیار و یا هم اخیراً دعوت بی برگشت به تروریسم عریان طالبی، در زنده نگهداشتن و دوام عمر این عقب گرایی ها عملاً خود را ذینفع می پندارد. بهمین لحاظ است که وضعیت های این چنینی اجتماعی دختران و زنان افغان قربانی سیاست های تمکین برای طالبان و نیروهای عقب گرائ سنتی در افغانستان گردیده و میگردد.

دهم - جنبش رهایی زنان و مطالبات سوسیالیستی

با در نظر داشت یادداشت های مختلفه که به پیشواز ۸ مارچ از صفحه فیسبوک "جوانان سوسیالیست" ارائه شد میخواهیم بخشی از دیدگاه های سوسیالیسم کارگری را نیز دوباره در رابطه ازادی زن و نگاه ان در زمینه مشخص سازیم.

- سوسیالیستهای کارگری افغانستان اعتقاد دارند که بدون اشتراک زنان رهایی انسانهای دربند افغانستان از هرگونه تعدی و مظالم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، مذهبی غیرممکن است و از همین زاویه، دید ما به زن از بنیاد یک دید برابری خواهانه انسانی است که هیچ تعبیر کمی و قاصر دیگری را نمی پذیرد.

- ما تمام رنج و درد زنان در جامعه را مستقیماً به رنج طبقاتی تمام انسانهای جامعه وصل می دانیم. ستم طبقاتی را ما در تمام ستم ها و از جمله ستم جنسی میدانیم که با موجودیتش تا هرزمانی که باشد بشکلی از اشکال این ستم ها زنده خواهند بود ولو در پیشرفته ترین جوامع سرمایه داری در اروپا و امریکا.

- ما اعتقاد داریم که پدیده های منفور ضد انسانی "سنت" و مذهب و ناسیونالیسم سه تا بلاهای چندسری اند که در چارچوب همین ستم طبقاتی ادامه در صفحه ۴

نقش محمود طرزی در ایجاد تئوت ملی و شوونیسیم تباری در افغانستان

سکوت در مورد انقلاب سوسیالیستی اکتوبر روسیه و اسلام پناهی های مزورانه و فتنه انگیزی های قومی و تباری و زبانی تحت نام "وحدت ملی" و شعارهای عوامفریبانه دیگری از این دست (3) ، بهتر بود مهر سکوت بر لب زده و شرافتمندانه گوشه گیری اختیار می کرد.

شاه پرستی ها و تملق محمود طرزی و نادیده گرفتن جنایات هولناک و نا بخشودنی عبدالرحمان و پسر عیاش او حبیب الله به حدی بود که در رابطه به نسل کشی ها و کله منار سازی های عبدالرحمان و کشتار و اعدام بی رحمانه و بدون سؤال جواب و اثبات جرم و محاکمه ده ها تن از مشروطه خواهان مانند مولوی محمد سرور واصف — سعدالله خان الکوزی — عبدالقیوم خان — محمد عثمان خان پروانی — محمد ایوب خان پوپلزائی — لعل محمد خان تگاوی و پادشاه میرخان و جوهر شاه خان غوربندی و ده ها تن دیگر به امر شفاهی حبیب الله مهر سکوت بر لب کوبیده و به جای پیوستن به جنبشی که آنان به راه انداخته بودند و یا حد اقل گوشه گیری از دلکک بازی های دربار، به تملق و چاپلوسی های حقیرانه خویش ادامه داده عبدالرحمان را « ضیاء الملة و الدین » و حبیب الله را « سراج الملة و الدین » و « پادشاه مقدس » و « سایه خدا در روی زمین » خطاب و در وصف شکار رفتن های او مدیحه سرایی نمود. پس همچو آدمی را چه گونه می توان بنیان گذار و پیش تاز جنبش روشنفکری افغانستان و آنهم از نوع « متعهدش » دانست؟

در فرجامین سطور این بحث جا دارد که خواننده گان گرامی را به پژوهش های آقای نجم کاویانی در مورد محمود طرزی و سراج الأخبار رهنمون شویم که در بسیاری از سایتهای انترنتی به ساده گی قابل دست رسی هست .

کلام آخر این که از محمود بیگ طرزی ابر انسان و قهرمانی ساخته اند و او را در بلندترین برج عاجی نشانده اند که در بسا موارد نمی تواند شایسته گی آنرا داشته باشد. و از آنجایی که اسطوره زدایی یکی از بنیادی ترین کارهای روشنفکران ستمگر ستیز را تشکیل می دهد، چشم امید باید بست تا این گروه از روشنفکران با درک و جائب و اولویتهای خویش این اسطوره را از برج عاجش به پایین کشیده در جایگاهی قرار دهند که شایسته گی آنرا واقعاً دارا باشد. پایان

پانویس ها

مقاله یاد شده را در لینک زیر می توان - (1)

به خوانش گرفت

<http://mkkazemi.persianblog.ir/post/880>

- (2)

<http://kabulpress.org/my/spip.php?article2146>

- (3) برای هریک از موارد یاد شده می توان گواهی هایی فراوانی از نوشته های خود آقای طرزی که در سراج الأخبار به نشر رسیده است آورد ، مگر از آنجا که این نوشتار گنجایش آنرا ندارد عجلتاً از آن چشم پوشی می نمایم

و سران قدرت حاکمه و حامیان امپریالیست آن در تأمین امنیت مردم، یاد جانباخته گان حوادث اخیر را گرامی داشته و از مردم آزادی خواه در پیشاپیش آن کارگران و فعالان سوسیالیست و چپ می خواهد که در این برهه حساس بیشتر از قبل ادای مسؤولیت و فرصت شناسی دقیق نموده در ضمن توضیح مکان و منفعت طبقاتی که دولت پوشالی آن را نماینده گی می کند و همچنین افشای ماهیت ارتجاع اسلامی در هیئت طالبان- داعش دست نیروهای ارتجاعی یی که بر اساس تبار و قوم به تفرقه در میان مردم مشغول اند تا بر بنیاد آن سهم بیشتری از خوان قدرت را نصیب شوند، نیز به روشنی افشا نموده و زمینه های مادی شکل گرفتن قطب سوم را با کار و تلاش پیگیر مساعد سازند تا باشد مردم به قدرت اجتماعی و اتحاد شان بساط جهل و فقر و جنگ را بر چینند و دولت پوشالی و حامیان اش را برای همیشه از دخالت به زنده گی و سرنوشت شان ساقط سازند.

مرگ بر ارتجاع اسلامی!

ننگ و نفرین به دولت پوشالی!

مرگ بر نظام سرمایه داری!

یاد و خاطره قربانیان توحش و ارتجاع اسلامی

گرامی باد!

زنده باد سوسیالیسم!

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان

دلو ۱۳۹۶؛ جنوری ۲۰۱۸



نقش محمود طرزی در ایجاد تشت ملی و

شؤونیسم تباری در افغانستان

ر. پیکار جو

آگاهانه و یا هم نا آگاهانه و ساده لوحانه نادیده گرفته می شود، زیرا بیم آن می رود که اگر کسی به این بعد از شخصیت وی پرداخته و او را به نقد و چالش بکشد متهم به یاوه سرایی و گزافه گویی و بی حرمتی در برابر "شخصیت بلند مرتبه و والا یی ! " چون شخص شخص ایشان گردیده و پیشانی اش با مهر ها و برجسپ هایی چون «خیانت ملی» و «نفاق افگنی» و «تجزیه طلبی» ملون شود. مگر با تأسف حقیقت همین است که هست و او نه تنها این که آن صفات و ویژه گی ها را با آن ابعادی که برایش تفویض نموده اند دارا نیست بلکه در برخی از موارد در جهت مخالف آن قرار می گیرد به گونه مثال به این بیانات وی توجه بفرمایید:

زبان افغانی ما، یک زبان بسیار خوب و باقاعده یی میباشد. قواعد یعنی صرف و نحو آن بسیار متین و منظم است. متانت و صلابت آن، مانند متانت و صلابت خود ملت افغان، مردانه و پرمهابت میباشد و ازین است که بکمال فخر و سرور مبینیم، که زبان عسکری دولت مقدسه ما، عموماً "زبان ملتی افغانی است، همه بولیها و قومانده ها و تعلیمات قواعد عسکری نظامی به زبان افغانیست، زیرا صلابت مهابت این زبان، برای این مسئله خیلی موزون و متناسب افتاده، و یک شان و شوکت جسورانه بقواعد عسکری بخشیده است. اگر بولیهای قواعد عسکری به زبان فارسی میبود، بسیار سست و کشال و غیر موزون دیده میشد...»

ادامه در صفحه ۱۴

ملهم از جنبشهای ناسیونالیستی مشرق زمین و به ویژه ترکیه بود و در رؤیای ایجاد "دولت ملی" مقتدر و "هویت ملی افغانی" به سر می برد، و در بهترین حالتی که می توان تصور کرد، رسیدن به این آرمان را به گونه یی خوش باورانه در سیمای ملیت پشتون و وحدت سائر ملیت های ساکن در کشور با این ملیت و پذیرش ارزشها و نورمهای رائج در میان قبائل متنوع ملیت پشتون به مثابه نورمها و ارزشهای سراسری ملی و یا به گفته خودش "ملیتی افغانی" می دید و با استفاده از امکانات و هزینه های فراوانی که در دسترسش قرار داشت؛ صمیمانه تلاش می ورزید تا این رؤیا را واقعیت بخشیده و به آرمان خویش نائل آید. مگر متأسفانه غافل از آن بوده است که این گرایش و تلاشها و تقلاهای منوط به آن وی را در موقعیت ناهنجار و دشواری قرار می دهد که شاید خودش به گونه یی آگاهانه و عمدی خواهان آن نبوده است. به عبارت دیگر گرایش ناسیونالیستی و تلاشهای مجدانه وی و شاگردان و دنباله روانش در این عرصه و در امتداد هشتاد و اند سالی که از مرگ وی می گذرد عملاً به نتایج ناخوش آیندی انجامیده است که جامعه را به سوی عمیقتر شدن هرچه بیشتر ناسازگاری ها و برخوردهای خونبار و زبان آور قومی و تباری و قبیلولی چنان سوق می دهد که کوچکترین منفعتی برای کسانی که در این راه خون می ریزند و جان می دهند در پی نداشته و نخواهد داشت.

شخصیت و گرایش های تبارمحور او امروزه از جانب قلم به دستان و تحلیل گران یا به گونه یی

محمود طرزی در حوزه های سیاسی، روزنامه نگاری، فرهنگی و ادبی افغانستان که همه و همه مربوط و وابسته به دم و دستگاه بورژوازی حاکم بر این سرزمین بوده و هست معمولاً به مثابه «استاد سیاست»، «شخصیت براننده ملی»، «پیشرو جنبش آزادیخواهی و نهضت طلبی افغانستان»، «پدر ژورنالیسم متعهد افغانستان»، «علامه»، «دانشمند»، «نویسنده چیره دست»، «شاعر و ادیب توانا» و ویژه گی های دیگری از این دست تعریف و تداعی می شود و برایش بنیاد برپا گردیده و همه ساله با برگزاری محافل پرهزینه یی از وی تجلیل و بزرگ داشت به عمل می آید؛ بدون شک هرگاه به او از زاویه منافع طبقات حاکمه و از دیدگاه لیبرالیستی نگاه شود این صفات و ویژه گی ها برای او تا اندازه یی خوانایی می یابد مگر هرگاه قرار باشد تا پیرامون شخصیت چند بعدی وی اندکی ژرفتر و از زاویه وسیعتری که منافع و آرمانهای طبقات و گروه های پایینی و محرومین جامعه و به خصوص طبقه کارگر را نیز در برداشته باشد بنگریم و نتایج و پی آمدهای عملی تلاشها و گرایشهای سیاسی و اجتماعی وی را از آن زمان تا اکنون مورد بررسی قرار بدهیم به ابعاد دیگری از شخصیت وی بر می خوریم که می توان آنرا با آنچه در بالا به آن اشاره نمودیم ناسازگار یافت؛ به گونه مثال او که

(برگرفته از: مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانیه 97-1290 ش، تدوین و مقدمه از روان فرهادی، موسسه انتشارات بیهقی، حوت 1355، صفحه 775)

مگر متأسفانه اکثر قلم به‌دستان و نویسندگان ما یا او را به گونه‌ی مبالغه‌آمیز مورد ستایش قرار داده‌اند و یا در بهترین حالت او را به گونه‌ی ضمنی و روبنایی و در حیطه‌ی جزئیات به نقد گرفته‌اند مگر همه یکسره یا عمداً و آگاهانه و یا هم ناشیانه و ناآگاهانه در زمینه‌ی تلاشهای برتری جویانه‌ی وی یا لب‌به‌سخن نگشوده و سکوت اختیار کرده‌اند و یا به گونه‌ی آنرا ماست مالی و مرمت کاری نموده‌اند، چنانکه زنده یاد میرغلام محمد غبار با آنکه در زمینه‌ی اوضاع و احوال کشور در دوران‌های امیرعبدالرحمان و امیرحبیب‌الله و شاه‌امان‌الله گزارش‌های مفصل و در بسا موارد ملال‌آور و خسته‌کننده ارائه داشته و به کلی‌گویی‌های من‌درآوردی و جزئی‌گویی‌های غیر ضروری پرداخته است، در مورد اوضاع فرهنگی آن دوره‌ها و فعالیت‌های محمود طرزی و دنباله‌روانش در زمینه‌ی چهره‌بخشیدن به تمامیت‌خواهی و شئونیسم فرهنگی و زبانی ملیت‌پشتون و فارسی‌ستیزی‌های ساده‌لوحانه او کوچکترین اشاره‌ی نکرده است، این که چرا؟! پرسشی است که از روشنفکران و قلم به‌دستان امروزی مان‌جداً خواهان پاسخ‌یابی و پرداختن به آن می‌باشد.

در همین راستا می‌توان یاد آور شد که سلیمان راوش نویسنده‌ی کتابهای «سیطره» هزار و چهارصد ساله اعراب بر افغانستان» و «نام و ننگ» - تولد دوباره خراسان کهن در هزاره‌ی نو « در فصل چهارم کتاب «نام و ننگ» که با تکیه بر منابع و مأخذ نه‌چندان مؤثق و با آوردن نقل قولهای دراز و خسته‌کننده و در بسا موارد متناقض و من‌درآوردانه‌ی خویش حوصله

خواننده را به سر می‌آورد، می‌خواهد ثابت کند که میان به‌گفته‌ی او «افغانستان امروز» و «افغانستان دیروز» و بالتبع میان «پشتون‌ها» و «افغان‌ها و یا اوغان‌ها» هیچ‌گونه رابطه‌ی وجود ندارد و آنگاه پشتونها را قوم دلیر و افغانها را طایفه‌ی شبرو و دزد و خونی و فتنه‌انگیز می‌نامد. و این در حالیست که محمود طرزی خودش با در نظر داشت و اقعیت عینی و تاریخ حقیقی باشندگان جغرافیایی به نام افغانستان واژه‌های «پشتون» و «افغان» را مرادف هم دانسته زبان پشتو را «زبان ملیتی افغانی» و جد بزرگ تمام زبان‌های آریین (هندو-ایرانی) قلمداد نموده و می‌نویسد: «ما را ملت افغان، و خاک پاک وطن عزیز ما را افغانستان میگویند. چنانچه عادات، اطوار، اخلاق مخصوص داریم، زبان مخصوصی را نیز مالک می‌باشیم که آن زبان را «زبان افغانی» میگویند. این زبان را مانند حرز جان باید محافظه کنیم، در ترقی و اصلاح آن جداً کوشش کنیم. تنها مردمان افغانی زبان‌نی، بلکه همه‌ی افراد اقوام مختلفه ملت افغانستان را واجب است که زبان افغانی وطنی ملتی خود را یاد بگیرد. در مکتبهای ما، مهمترین آموزشها، باید تحصیل زبان افغانی باشد. از آموختن زبان انگلیزی، ترکی حتی فارسی، تحصیل زبان افغانی را اهم و اقدم باید شمرد.» (برگرفته از مرجع پیشین، صفحه 774)

و آقای سلیمان راوش چون می‌داند که سخن گفتن از محمود طرزی مسلماً او را به تناقض‌گویی و پا نهادن روی استدلال‌های من‌درآوردی و بی‌پایه خودش خواهد کشاند، خاموشی را بر سخن گفتن ترجیح داده از پرداختن به آن ماهرانه طفره می‌رود. همچنان پژوهشگر گرامی آقای محمد کاظم کاظمی ضمن مقاله‌ی تحت عنوان «فارسی افغانستان و چالش‌های پیش‌رو» به جای اینکه از روی فارسی‌ستیزی‌های زهر آگین محمود طرزی و فارسی‌نویسی‌های بی‌مایه و عجین‌سازی‌عمدی‌واژه‌گان فارسی با پیشوند‌ها و پسوند‌های عربی و انگلیسی پرده برداشته و آنرا به نقد بکشد وی را یکی

از خدمتگاران زبان فارسی به شمار می‌آورد و به این دل‌خوش می‌کند که او زبان «فارسی دری» را «دری» نه بلکه «فارسی» نامیده است. همچنان قابل یادآور است که آقای کاظمی در این مقاله تا آن اندازه خوشبینانه و سطحی‌نگرانه داوری می‌نماید که کله‌منار سازی‌های امیر عبدالرحمان را نادیده انگاشته و به پاس اقدام وی به گماشتن واصل کابلی شاعر شناخته شده‌ی کشور به حیث دبیر ویژه‌ی دربارش وی را به گونه‌ی بی‌برائت می‌دهد. (1)

یکی از ویژه‌گی‌های برجسته‌ی بی‌که در تمام انواع گرایشهای ناسیونالیستی به چشم می‌خورد تاریخ‌سازی‌ها و قهرمان‌آفرینی‌های مبالغه‌آمیز و افسانوی و استفاده‌ی ابزاری از آن در راستای تحقق بخشیدن به اهداف سیاسی بی‌می‌باشد که جز فریب و تحمیق توده‌های مردم و چپاول و بهره‌گیری از آنان در حراست از منافع آزمندانة طبقات مسلط و بر سرآقتدار چیز دیگری بوده نمی‌تواند، چنانکه در ورای بزرگ‌نمایی شخصیت محمود طرزی نیز چنین هدفی نهفته است. طرزی به مثابه بازوی فرهنگی حکام مستبد و ستم‌پیشه‌ی پشتون تبار و به تقلید و پی‌روی از ناسیونالیست‌های ترکیه و با برخورداری از کمک‌ها و مسانددت‌های گسترده و بی‌شائبه‌ی دربار‌های حبیب‌الله و پسرش امان‌الله «غازی!» که «افتخار» خسر (پدرزن) بودن وی را نیز داشت شئونیسم و برتری‌جویی تباری و زبانی را همان‌گونه که در بالا نیز اشاره نمودیم به گونه‌ی آگاهانه و یا هم ناآگاهانه و با «نیات خیر!» در افغانستان بذرافشانی نمود و اعوان و انصار و دنباله‌روانش آنرا آبیاری نمودند تا آنکه در امتداد صد سال گذشته جوانه زد و رشد و نمو کرد و شاخ و ریشه‌ی درآورد و اکنون دارد میوه‌ی ناگوار تفرقه و تشتت و تنفر قومی و نژادی را برای باشندگان این مرز و بوم به بار می‌آورد و قرار است آنان را چنان به جان هم بیاندازد که ادامه در صفحه ۱۵

هزاران انسان بی گناه به دام مرگ و نیستی کشانیده شده و روند رشد و نمو عادی این جامعه بدبخت و عقب نگهداشته شده ده ها سال دیگر نیز به عقب برگردد.

او با اختراع اسم بی مسمای "ملت افغان" و تحت شعار سراب گونه "وحدت ملی" و "اطلاق نام بی محتوای «زبان افغانی ملتی» برای زبان پشتو و تلاش بیهوده در جهت تعمیم و تحمیل آن بالای گوینده گان سائر زبان های کشور و قرار دادن زبان فارسی دری در زمره زبانهای متفرقه نظیر عربی و ترکی و انگلیسی وغیره و همچنان با همکاری های هدفمندانه با شاه امان الله و اراکین بلند پایه و پشتون تبار دولت امانی در تدوین، تصویب و تطبیق «نظام نامه ناقلین به سمت قطعن» و تشویق و ترغیب باشنده گان پشتون تبار ولایت کابل ولایات شرقی و جنوب شرقی کشور به کوچیدن به مناطق تاجک نشین و ازبک نشین شمال کشور و اعطای بهترین و حاصل خیزترین زمین های زراعتی متعلق به باشنده گان اصلی این مناطق برای مهمانان تازه وارد به نام «ناقلین» و اعطای وامهای درازمدت دولتی با امتیازات فراوان مالیاتی زمینه های مناسب را فراهم آورد تا گرایشهای ناسیونالیسم قومی و زبانی و شوونیسم ملیت پشتون در جامعه نهادینه شده و نسل امروز و شاید هم چندین نسل دیگر برای آن قربانی بدهند. در اینجا قابل یاد آوریت که همه آثار به جامانده از او به زبان فارسی نوشته شده است که این خود پرسش برانگیز چه، که تبسم برانگیز نیز است.

در همین راستا پروفسور رسول رهین در لابلای مقاله بی تحت عنوان «محمود بیگ طرزی بانی ناسیونالیسم قومی» ضمن مغرضانه پنداشتن و نکوهش فارسی ستیزی های محمود طرزی و تلاشهای وی به خاطر نهادینه ساختن ناسیونالیسم قومی ملیت پشتون تحت شعار فریبنده وحدت ملی و تلفیق آن با اندیشه های پان اسلامیستی و

مرادف پنداشتن من درآورانه و بی نتیجه وطن دوستی و دین دوستی به گونه طنز آمیزی که خالی از عقده گشایی های تاجیک تبارانه خودش نیز بوده نمی تواند می نویسد: «... محمود طرزی خود یکی از مردان پیشتاز زبان و ادب فارسی دری در قرن بیستم است که نوگرایی را در شعر و نثر این زبان ایجاد کرد و با چنین نقش و تأثیری به عنوان پدر ژورنالیزم مدرن افغانستان شناخته شد، ولی تا حال کسی او را به حیث پدر ناسیونالیسم قومی پشتونها نمی داند و از این بابت چندان احترامی هم کمای نکرده است بلکه به لکه بی مبدل گشته است که سیاهی آن دامان آن پدر بزرگ ژورنالیزم و آزادی خواهی افغانستان را داغدار کرده است».

و اما در مورد صفاتی چون «عَلَّامه»، «دانشمند»، «نویسنده چیره دست»، «شاعر و ادیب توانا» و صفات و یژه گی های دیگری از این دست که به وی نسبت داده می شود به نمونه بی از نوشته های خودش اکتفا می کنیم که در شماره شانزدهم سال هفتم سراج الأخبار افغانیه به نشر سپرده و خواسته است از یک سو (چیره دستی!) اش را در نثر نویسی فارسی به نمایش بگذارد و از سوی دیگر شخصیت والای خویش را در آیین استادش به رخ خواننده گان خویش بکشد و چنان وانمود کند که گویا این همه (فصاحت!) و (بلاغت!) را از او آموخته است، چنانکه می نویسد:

..... «خود این سر محرر حقیر یک استاد داشتم که ملا محمد اکرم هوتک نام داشتند و از مردم قوم هوتکی قندهار بودند. این ذات ستوده صفات محترم علیه رحمه غیر از اخلاق حسنه بی که از صدق و وفا و اخلاص و راستگویی را مالک بود، در علوم اصولیه و فروعیه و فنون حکمت و فلسفه بدرجه عالم ماهر بود که انسانرا بوسعت معلومات علمیه، براهین، حاضر جواب منطقیه خویش حیران میساخت. در مجالس و محافل علمیه شهر شام شریف با فحول علمای آنجا در مباحث و مناظرات علمیه و مذهبی و حکمی و منطقیه هیچگاه مغلوب نمیگردید.»

با اطمینان کامل می توان گفت که هرگاه قرار باشد همین چند سطر را از نگاه املاء و انشاء و دستور زبان فارسی دری به بررسی بگیریم سخن به درازا خواهد کشید.

برخی از روشنفکران و نویسندگان سطحی نگر و تقلیل گرا و مصلحت جو ضمن این که پارچه های نظم گونه و بی سروته او را در وصف ریل و راه آهن و تلگراف و مدرسه و کتاب و ... «شعر» و حتی «غزل» نامیده اند به این باور اند که محمود طرزی محتوای شعر را نیز دگرگون ساخت و واژه هایی چون برق، تلگراف، ریل و ... را وارد عرصه شعر نمود و راه را برای (نوآوری ها و نوجویی های آینده!) باز کرد.

این که محمود طرزی شاعر نیز بوده است یا نه و اینکه آیا پارچه های نظم گونه اش را می توان شعر و یا غزل نامید یا نه، بحثی است که باید وقت بیشتری برایش هزینه شود و اما عجالتا خواننده گان عزیز را به خوانش مقاله بی از آقای کامران میرهزار سردبیر و ناشر سایت وزین کابل پرس دعوت می نمایم که تحت عنوان «فاصله دور محمود طرزی از شعر» به رشته تحریر در آورده است و در لینک زیرین قابل دسترس می باشد. (2)

اگر طرزی واقعا دانشمند و روشنفکرستمرگر ستیز و پاک طینت و با شهامت بود باید باشجاعت روشنفکرانه و دانشمندانه لب به سخن می گشود و واقعیتها را بی هراس آشکار می ساخت و هرگاه توان بیان حقائق را در خود نمی دید و از بسته شدن به دهن توپ ترس و هراس داشت، به جای آنهمه تملق و شاه نوازی های چاکر منشانه و تمسخرهای ناشیانه مشروطه خواهان ایران و نظامهای جمهوری و انتخابی و

مزاری در پس هاله بی از تقدیس

آتیلا مهربان

خاصی نیست بلکه در جوامع مثل افغانستان یک قاعده عام برای کنترل ذهنیت و عمل آحاد جامعه است.

گرد هم آبی های متعدد در افغانستان و بیرون از آن در تقدیس عبدلعلی مزاری رهبر شناخته شده حزب وحدت اسلامی، یکی از همین مناسبت هاست. مزاری در دوران انقلاب ۱۳۵۷ در ایران، در قم طلبه بوده است. در مسیر سیاست صدور انقلاب اسلامی ایران، مزاری با جمعی دیگری از طلبه هایی که پیرو خط امام خمینی و از طرفداران ولایت فقیه بودند، به افغانستان فرستاده میشوند. او رهبر سازمانی بنام نصر بود که در سال ۱۳۵۸ از ائتلاف گروه هایی چون روحانیت نوین، گروه مستضعفین و حزب حسینی اعلام موجودیت کرد. سازمانی که با وصف فعالیت در افغانستان، دفتر اصلی آن در ایران بود. قبل از تشکیل سازمان نصر و تشکل موازی به آن به نام سپاه، تشکلی به نام شورای اتفاق اسلامی به رهبری سیدعلی بهشتی در مناطق مرکزی افغانستان و عمدتاً از اتحاد سیدها و متنفذین محلی ایجاد شده بود. شورای اتفاق اولین تشکلی سیاسی مذهبی بی بود که بدون دخالت کشور دیگری در تشکیل آن ایجاد شده بود و علی الرغم پسوند اسلامی، تشکلی لیبرالی بود که تعدادی از عناصر و سازمان های چپ نیز در پوشش آن فعالیت می کردند. دلیل لیبرال بودن آن این بود که فرزندان عناصر متنفذی که در تشکیل شورای اتفاق نقش داشتند، با استفاده از امکانات پدران شان توانسته بودند به شهرهای بزرگ از

جذب مردم با شعارهای عوامفریبانه در تلاش اند ظاهر متفاوتی از خود به نمایش بگذارند. از جمله این که عملکرد تبعیض گرایانه و برخوردهای سیستماتیک تبار گرایانه دولت نقد می گردد. ولی در عمل نه حذف تبارگرایی بلکه تعویض آن هدف قرار می شود. مثلاً به مردم چنان القا میگردد که با "اتحاد" افراد یک قوم که سالیان درازی علاوه بر تحمل ستم اقتصادی، قربانی تبعیض و تبارگرایی هم بوده اند، میتوان آزادی و فردای بهتری را برای آنها به ارمغان آورد.

در پس تعمیم سیاست قوم و تبارگرایی عمدتاً کسانی ایستاده اند که خود شان نیز بخشی از ساختار حاکمیت موجود بوده و به عنوان نماینده پارلمان، والی، وزیر و مشاور، حقوق بگیران دولت و نظام هستند. اما همزمان در نقد از دولت و نظام در نقش اپوزیسیون ظاهر می گردند. برای پوشانیدن این تناقض و هم چنان کسب نیرو و امکان مانور در برابر رقبای شان در دایره قدرت، ناگزیر از این می گردند که دست به دامن اسطوره سازی و اسطوره گرایی که قاعده معمول در پدیده ناسیونالیسم و تبارگرایی است، بزنند. این جاست که مرده ها به عرصه سیاست کشیده می شوند. با تقدیس آنها و برپا کردن گرد هم آبی هایی به مناسبت های مختلف و نسبت دادن و بزرگ نمایی کردن جملاتی به آنها که هیچ نسبتی با جهان بینی و باورهای آنها ندارند، شعارهای حماسی و عوام فریبانه ساخته شده و تلاش می گردد آن تصویر ساخته شده به باور عمومی مردمی که در تنگنا هستند، تبدیل گردد. این پدیده محدود به ملیت

با گذشت هر روز، ماهیت و بی عرضه گی دولت وحدت ملی به رهبری غنی و عبدالله در همه زمینه ها بیشتر از پیش آشکار می گردد. این دولت در مهار کردن جنگ و تأمین امنیت همان قدر ناکار آمد است که در مدیریت بحران های درونی خود دولت. فساد گسترده در همه ابعاد، گسترش بیشتر فقر و ازدیاد فاصله طبقاتی، گسترش لگام گسیخته تبارگرایی، تهاجم بیشتر دین در امورات روزمره مردم به یمن پیوند متحجرتترین و جنایتکارترین مهره ها که با صراحت عملیات انتحاری را عملکرد استشهادی توصیف می کنند با دولت دور نمای زنده گی مردم را تاریکتر و نکبت تر از گذشته مینماید. هیچ بنیاد محکمی برای ماندن دولت وجود ندارد، فقط عدم موجودیت یک آلترناتیف نسبی بهتر سقوط دولت را به تأخیر می اندازد.

در بستر یک چنین شرایطی که مردم به بن بست رسیده و امید هیچ بهبودی را ندارند و عملاً خود شان را قربانی بی نظمی دولت و نظامی می بینند که بر ناسیونالیسم و تبارگرایی استوار است و بر همین مبنا جنایت پیشه گان طالب را از آدرس آحاد جامعه نه تنها عفو نموده بلکه امتیازات بیشمار مادی و معنوی هم به آنها پیشکش می نمایند، به ساده گی جذب عملکردهای پوپولیستی بی می گردند که فقط از نظر شکل با کنش های جاری دولت وحدت ملی متفاوت است. رویکرد های پوپولیستی

جمله کابل به تحصیل پردازند و با تفکرات جدید آشنا گردند. چنین تشکلی نمیتوانست اهداف خمینی و دیدگاه های ولایت فقیه را بر بتابد. به این دلیل گسیل افرادی چون مزاری که پرورده حوزة های علمیه بودند و جریان انقلاب ۱۳۵۷ را در ایران تجربه کرده بودند، مفهوم می یابد.

اما مشکل این طلبه ها این بود که مانند روحانیون شورای اتفاق در مناطق مرکزی افغانستان جا افتاده نبودند. ولی در عوض با برنامه و متشکل عمل می کردند و از امکاناتی که جمهوری اسلامی ایران در اختیار شان می گذاشت، بهره می بردند. همزمان آنها با کاربرد ادبیات و شعارهای انقلابی بی مانند دفاع از مستضعفین که در جمهوری اسلامی ایران رسم شده بود، در میان مردم جای پا باز می کردند.

تقابل این دو نیروی سنتی و رادیکال مذهبی که با تهاجم نیروهای وابسته به ایران از جمله سازمان نصر و سپاه و دفاع شورای اتفاق از خود همراه بود منجر به جنگ های خونینی در هزاره جات گردید که تقریباً ده سال ادامه داشت و سبب قتل و آواره گی هزاران انسان گردید. جنگ های ده ساله سازمان نصر، سپاه و شورای اتفاق بعد از اعلام جهاد و تهاجم امیر عبدالرحمن بزرگترین موج مهاجرت هزاره ها را سبب گردید.

علی الرغم تهاجم سازمان نصر به رهبری مزاری بر شورای اتفاق که هم یک تشکل مربوط به هزاره ها و اهل تشیع بود، کماکان مزاری و افراد مربوط به او بعنوان "مدافع" حقوق مردم هزاره تبلیغ می کردند. اگر از روشن شدن ماهیت این حقوق (چگونه حقی؟ برای کدام بخش از جامعه مردم هزاره؟ در چه مواردی؟) که خود جای بحث دارد، بگذریم،

موارد دیگری نیز نشان دهنده آن است که مزاری و همقطارانش فراتر از شعارهای میان تهی نه تنها مدافع مردم هزاره نبوده اند بلکه بنا بر اقتضای شرایط، با پیوستن به گلبدین حکمتیار در جریان جنگ های کابل با یکی از دشمنان سرسخت مردم هزاره همراه گردید. همین امر موجب اولین انشعاب در حزب وحدت گردید. همچنان در مورد دیگری برای از میان برداشتن رقبایی از تبار خودش قوماندان های پشتون را به قتل آنها تشویق کرده است. به عنوان نمونه می توان از یکی از آخرین جنگ ها که طرفین جنگ هزاره بوده اند در زمستان سال ۱۳۶۱ در جاغوری نام برد. در این جنگ که فرماندهی آنرا شیخ قربانعلی عرفانی یکی از قوماندان های سازمان نصر به رهبری مزاری به عهده داشت، با همکاری حزب حرکت شیخ آصف، نهضت (به رهبری واثق)، سنگر افراد مربوط به اتحادیه (که به تنظیمی ها شهرت داشتند) در ولسوالی چاغوری مورد حمله قرار می گیرد. در این جنگ فردی مسنی به جرم اینکه پسرش با اتحادیه همکاری داشته است با فیر راکت به قتل رسیده و برای زهر چشم نشان دادن به رقیبان شان سه روز نمی گذارند جنازه دفن گردد. آنچه ماهیت مدافعین حقوق هزاره را نشان می دهد، متن مکتوبی است که عنوانی قوماندان های احزاب اسلامی از جمله گلبدین حکمتیار نگاشته می شود. در بخشی از آن نامه چنین آمده است: "... اوضاع سیاسی و اسلامی مناطق هزاره جات را در خطر مشاهده نمودیم، ما گروه های اسلامی وابسته به ایران و پیرو خط امام خمینی خودها را بسیج نمودیم و هم آهنگی خود را در مقابل افراد ملحد و کفر تنظیم نسل نو هزاره مغل اعلام میداریم. ... برای شما روش است که به تاریخ ۱۳۶۱/۱۱/۱۳ پایگاه چینی و امریکایی را در مرکز ولایت چاغوری و مالستان و ارزگان بر چیده و تمام اموال آنان به عنوان غنیمت به دسترس شورای روحانیت قرار گرفته و افراد شان به خاک و خون یکسان شده اند و اجساد نجیسه شان طعمه درنده گان قرار گرفته ... بناءً به برادران اهل تسنن

افغانستان یاد آور می شویم که هوشیار و بیدار باشید که این گروه کمونیست ناپاک تعهد دارند که اراضی و زمین هایی را که در دوره حکومت امیر عبدالرحمن خان به شما داده شده اند دوباره پس بگیرند. لهذا افراد این گروه و یا کسانی که از آنها اسلحه و مهمات می گیرند در هر جایی که به دسترس شما قرار می گیرند باید همه را بکشید و مال و اموال شانرا به غنیمت بگیرید و خود آنها واجب القتل و مباح الدم میباشند...

مزاری تنها در عرصه شعارهای حماسی خودش را مدافع سرسخت منافع مردم هزاره جلوه میداد. او هیچگاه اراده و خط و مشی مشخصی برای به عمل پیاده کردن شعارهایش نداشت. روابطش با احزاب دیگر مجاهدین بعد از شکست نجیب الله آخرین رئیس جمهور متعلق به حزب جنایتکار پرچم، نیز بر اساس منافع مقطعی اش می چرخیده است. او بعد از تیره شدن روابط حزب وحدت با جمیعت اسلامی با حزب اسلامی حکمتیار و جنبش ملی اسلامی به رهبری دوستم، شورای هم آهنگی را بر علیه دولت ربانی تشکیل نمود.

بعد از فاجعه افشار که نیرو های احمد شاه مسعود در همکاری با سیاف به قتل عام مردم بیدفاع پرداختند، مزاری در ویدویی^(۱) به ساده گی دلیل قتل عام مردم بیگناه افشار را جنایات عساکر خودش می داند که خدا انتقام آنرا از مردم افشار گرفته است. با پدید آمدن طالبان و نزدیک شدن شان به کابل، و بیرون رفتن نیروهای حزب اسلامی از چهار آسیاب به نفع طالبان ناگهان مزاری خودش را در محاصره نیروی طالبان از یک جانب و نیروهای احمد شاه مسعود از جانب دیگر می بیند. مزاری بعد از تلاش بی نتیجه برای مذاکره با طالبان در راه عقب نشینی به مناطق هزاره جات در ۲۲ حوت ۱۳۷۳ توسط طالبان اسیر و بعداً به قتل میرسد. مزاری با الگو برداری از آخند های ایران، با در اختیار قرار دادن اختیارات نظامی و مادی به

اعلامیه سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان به مناسبت جنایات هولناک و ددمنشانه تروریسم اسلامی در کابل و شهر های دیگر افغانستان

چهار دهه از ارتجاعی ترین نیروها به عنوان گزینۀ مطلوب برای پیشبرد سیاست های منطقه یی و استراتژیک شان کار گرفته و آن را تحت عنوان به رسمیت شناختن "واقعیت موجود" و خواست و تفکر مردم افغانستان به شکل دهشتناکی بر گردۀ مردم زحمتکش و عاصی از جنگ، فقر و ارتجاع تحمیل نموده اند. در یک چنین فضایی عصیان و خشم مردم دارد در اشکال تقابل گروه های اتنیکی، تباری و زبانی در خدمت بهره برداری ارتجاع مذهبی و قومی در کمین نشسته که خود جز ساختار قدرت و شریک این همه بربریت و جنایت است، کانالیزه می شود.

خشم و عصیان برحق مردم در قبال جنایات ددمنشانه طالبان و ضعف و ناتوانی حاکمیت باید قبل از همه منتج به نفی و سلب عملی وضعیت حاکم شود، وضعیتی که در آن همه مردم زحمتکش افغانستان به یکسان قربانی شده و همچنان قربانی می شوند. از نظر سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان علی الرغم عدم موجودیت نهادهای کارگری و اجتماعی مترقی و آزادی خواه، چیزی که می تواند در دل این واقعیت عینی شکل و سامان بگیرد، و ضعف و فترت جنبش سوسیالیستی و چپ، وضعیت کنونی به همان اندازه که زمینه یارگیری به جریانهای ناسیونالیست قومی و تباری را فراهم آورده است می تواند فرجه و زمینه مادی ایجاد و سازمانیابی تشکل های کارگری و نهاد های اجتماعی و شوراهای محلات را نیز فراهم آورد. چیزی که می تواند قطب سومی در تقابل با هر دو صف ارتجاعی را سر و سامان دهد.

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان در ضمن تقبیح جنایات شنیع، مدحش و وحشیانه طالبان- داعش و بی مسؤولیتی و بی کفایتی اراکین

ندارد. اینها چه در دولت و چه در جبهه مخالف آن دقیقاً سرورته یک کرباس و محصول استراتژی کاپیتالیسم جهانی در رأس امپریالیسم امریکا و شرکای شان در کشورهای ارتجاعی منطقه اند که بر سرنوشت و حیات مردم مظلوم و بی دفاع افغانستان تسلط یافته اند؛ این دو صف ارتجاعی، هم دولت پوشالی و هم طالبان و داعش، از چنان ظرفیت های ضد بشری مشترک و بالقوه یی برخوردار هستند که می توانند هر آن به مدد حامیان منطقه یی و جهانی شان جامعه را به اعتبار تعلق قومی، مذهبی و زبانی شهروندان آن از هم متلاشی سازند و فجایع هولناک تر از آنچه که تا امروز مردم شاهد بوده اند را به مردم زحمتکش افغانستان روا بدارند. در کنار سایر مسایل و فاکت های مهم دیگر این آن وجه مخاطره انگیزی است که مردم را در موقعیتی گیج کننده قرار داده است که امید سلب و نفی وضعیت جاری و خلاصی و رهایی از آن را دور از دسترس بدانند.

تجربه بعد از اشغال افغانستان توسط امریکا و متحدانش در ناتو، بیانگر آن است که دولت های ارتجاعی و پوشالی به رهبری کرزی، غنی- عبدالله (که عمدتاً متشکل از ارتجاع اسلامی- قومی اند) و همچنین نیروهای طالب و داعش به لحاظ مشترکات طبقاتی و تعلق شان به کمپ ارتجاع بورژوا- امپریالیستی نه اینکه یکدیگر را نفی نمی کنند بلکه مکمل هم دیگر اند. و این بنیاد و فلسفه اصلی زنده و سرپا نگهداشتن پروژه طالب از یکجانب و سروسامان دادن به نیروهایی تحت پرچم و عنوان داعش از جانب دیگر توسط امپریالیسم امریکا و نهادهایی در درون "دولت وحدت ملی" است.

مردم افغانستان در تجربه هولناک زنده گی تحت حاکمیت نیروهای ارتجاعی و حامیان بین المللی آنها دریافته اند که نظام سرمایه داری جهانی این مردم را لایق یک زنده گی که در آن آسایش و رفاه و امنیت باشد نمی داند و بر همین مبنا است که طی بیشتر از

تروریسم جنایت پیشۀ اسلامی در قد و قیافه طالبان و داعش یکبار دیگر شهروندان بی دفاع کابل، جلال آباد، قندهار و ... را سلاخی نمودند. قساوت و بی رحمی بی نظیر این جانیان وحشی وجدان بشریت آگاه و آزادیخواه در سراسر جهان را جریحه دار ساخت. این ماشین جنایت، ددمنشی و توحش که توسط نظام سرمایه داری جهانی و دول ارتجاعی منطقه در هیئت مجاهد، طالب، داعش و ناسیونالیسم تباری و قومی ساخته و پرداخته شده اند، چهار دهه است که چون زالو از مردم افغانستان خون می مکند و هر روز نیز فربه تر می شوند. سرچشمۀ تمام این شرارت ها و جنایت های بی وقفه در افغانستان که هر روز از مردم زحمتکش قربانی می گیرد ارتجاع بورژوا- امپریالیستی و ایادی شان در قامت نیروهای مذهبی و قومی اند.

واقعیت انکار ناپذیر وخامت اوضاع و تشدید جنگ و خشونت را باید در تناقضات درونی خود رژیم حاکم و ناتوانی اش در پاسخ گویی به مطالبات مردم و رفع و رجوع اساسی مشکلات اقتصادی و مدیریت جنگ جستجو کرد. "دولت وحدت ملی" از دیر مدتی است که علی الرغم اتکاء به قدرت های امپریالیستی از درون دچار فروپاشی شده است. این آن زمینه عینی و مادی است که به نیروهای طالبان، داعش و حامیان منطقه یی شان فرصت می دهد تا سهم خواهی نمایند و در مذاکراتی احتمالی "صلح"، از موضع برتر وارد مذاکره شوند؛ آنچه که روشن و مسلم است چه به لحاظ ایدئولوژیک و چه به لحاظ ماهیت سیاسی تفاوت ماهوی یی بین سران و کارگزاران دولت ارتجاعی پوشالی به رهبری غنی و عبدالله و طالبان و داعش و ... وجود

اعلامیه سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان در محکومیت یورش سبانه

نظامی دولت فاشیستی - اسلامی ترکیه به کانتون عفرین سوریه

شورتر از گذشته عزم و اراده مردم مسلح و مقاوم کانتون های کردستان سوریه و از آن میان کانتون عفرین برای دفاع از دست آوردهای تا کنونی را به نمایش خواهد گذاشت که حاصل آن چیزی جز شکست نیروهای متجاوز و دولت فاشیستی ترکیه نیست و نخواهد بود. بشریت آزادی خواه جهان مثل گذشته از مقاومت برحق مردم کانتون ها و مدافعین آن حمایت خواهند کرد و در اشکال مختلف همبسته گی شان را تبارز خواهند داد. مردم مبارز کانتون عفرین برای نیل به آزادی و دفاع از هستی و سرنوشت خود همچنان خواهند رزمید و درس عبرت دیگری به ارتش متجاوز و دولت فاشیستی ترکیه خواهند داد، این را تجربه کوبانی و مقاومت حماسه آفرین آن به اثبات رسانیده است.

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان ضمن اعلام حمایت قاطع از مقاومت مشروع و برحق مردم مبارز کانتون عفرین؛ تجاوز آشکار و جنایتکارانه دولت فاشیستی ترکیه به این کانتون را به شدت تکیح و محکوم می نماید!

مرگ بردولت فاشیستی و ارتجاعی ترکیه!

زنده و پیروز باد مقاومت مردم کانتون عفرین!

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان

دلو ۹۶ مطابق جنوری ۲۰۱۸

فاشیستی دولت ترکیه و حامیان آن در کمپ ارتجاع عرب انجامید.

اکنون باردیگر دولت فاشیستی ترکیه با سازماندهی و تسلیح مجدد بازمانده های داعش و جنایت کاران اسلامیت دیگر دست به تجاوز آشکار زده و جنگ نابرابری را به مردم در کانتون عفرین و مدافعین آن تحمیل نموده است. مردم و رزمندگان "یگانهای مدافع خلق" این کانتون مثل کوبانی بار دیگر حماسه خواهند آفرید و از زنده گی و هستی شان تا پای جان دفاع و نیروهای تجاوزگر را به زانو در خواهند آورد و حماسه مقاومت کوبانی باردیگر در عفرین تکرار خواهد شد. دولت ترکیه می خواهد که شکست سیاست های منطقه یی خودش به عنوان یک قدرت نو ظهور را در جدال قدرت های منطقه یی با حمله به مناطقی در نوار مرزی سوریه تحت عنوان "مبارزه با تروریسم" اجرایی نماید و این کار را در حالی انجام می دهد که سران کشورهای بورژوا-امپریالیستی تا همین دم این جنایت را تلویحاً با سکوت بدرقه نموده اند.

اما هیچ نیرویی نمی تواند اراده مردمانی را که برای آزادی و سرنوشت شان می رزمند به همین ساده گی انکار و سرکوب نماید، حماسه مقاومت کوبانی و شکست یاران و برادران اسلامیت دولت جنایتکار ترکیه (داعش) بار دیگر و در ابعاد حماسی تر و پر

دولت اسلامی - فاشیستی ترکیه به رهبری "سلطان" اردوغان پس از شکست پروژه داعش، همانگونه که انتظار می رفت، تهدیدهای مکرر اش در مورد نابودی قطعی نیروهای یگان های مدافع خلق را با حملات هوایی و توپخانه یی نیروهای نظامی از شب پنجشنبه ۱۸ جنوری در همراهی عملیات زمینی توسط ارتش و مزدوران و یاران ارتجاعی مورد حمایتش به منصه اجرا گذاشت. عملیات سبانه علیه کانتون عفرین در کردستان سوریه زمانی عملی می شود که دولت امریکا در رقابت با دولت روسیه می خواهد این نواحی را تحت نظارت خودش داشته باشد. اردوغان در همایشی در جمع هوادارانش رسماً نیت دولتش در سرکوب مردم مناطق شمال سوریه از جمله کانتون عفرین و منبج و "نیروهای یگانهای مدافع خلق" مستقر در این شهرها را اعلام داشت.

دولت فاشیت ترکیه در گذشته نیز با حمایت آشکار تسلیحاتی و مالی از جانیان داعش عزم و اراده اش در شکست دادن نیروهای مسلح مدافع مردم آزادی خواه کوبانی را آزمود که در اثر مقاومت جانانه مردم کوبانی و حمایت وسیع مردم آزادیخواه جهان به شکست مفتضحانه داعش و سیاست منطقه یی و



اعلامیه سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان در حمایت از حرکت های اعتراضی مردم آزادیخواه ایران

وجود در اختیار داشتن ابزار سرکوب و قدرت قهری، این بار در وضعیتی نیست که بتواند به وضعیت جاری و فلاکت اقتصادی پاسخ دهد. این وضعیت و همچنین اعتلای جنبش اعتراضی مردم در کل و مهمتر از آن حضور طبقه کارگر آن فاکتور تعیین کننده‌ی است که فردای نویدبخش دیگری را نوید می‌دهد.

سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان در ضمن حمایت قاطع و بیدریغ از جنبش انقلابی کارگران و مردم آزادیخواه در ایران از کارگران متولد افغانستان و خانواده‌های شان که سالیان متمادی در کنار طبقه کارگر در ایران و مردم آزادیخواه بار ستم طبقاتی و تبعیض سیستماتیک را چشیده‌اند می‌خواهد که با توجه به هم‌سرنوشتی طبقاتی و دردهای مشابه و مشترک در این جنبش‌ها شرکت نموده و بازو به بازوی هم طبقه‌ی بی‌ها و همسنگران شان در مصاف با حاکمیت اسلامی و ایادی مزدورشان در وجود دار و دسته‌های مرتجع اسلامی چون "لشکر فاطمیون" برای نان و آزادی برزنند. ما اعتقاد داریم که طبقه کارگر و مردم آزادیخواه ایران بلاخره دیر یا زود به سیطره سرمایه و حاکمیت جهل و جنایت اسلامی پایان می‌دهند. ما درحالیکه توحش لجام گسیخته رژیم اسلامی در مقابل اعتراضات برحق کارگران و تمام آزادیخواهان را شدیداً محکوم می‌کنیم خود را و جایگاه خود را در صف این اعتراضات سراسری می‌یابیم.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی سرمایه!

زنده و پیروز باد جنبش اعتراضی جاری!

زنده باد سوسیالیسم!

شورای مرکزی سازمان سوسیالیست های کارگری
افغانستان

جدی ۱۳۹۶ / جنوری ۲۰۱۸

گزافی نیز پرداخته‌اند. در شرایط حساس کنونی واضح است که رژیم جنایتکار اسلامی ایران از همه توان و گزینه‌های در اختیار داشته‌اش برای سرکوب اعتراضات مردم استفاده می‌برد. رژیم اسلامی همین امروز برای تفرقه افگنی در میان کارگران و مردم زحمتکش دست به فاشیستی‌ترین وسیله اختلاف اندازی برده و مزدورانی را که خود زیر پرچم "لشکر فاطمیون" برای پیش برد سیاست های ارتجاعی اش در سوریه سازمان داده بود، که عمدتاً از پناهنده گان افغانستانی و شیعه مذهب هستند، را به عنوان ابزار سرکوب بسیج نموده و به جان مردم معترض انداخته است تا از یک جهت از ناآگاهی این لشکر کثیف و مزدور در سرکوب اعتراضات نفع برده و از جانب دیگر با تشهیر چنین وسیله سرکوبی، در ضمن جلوگیری از سهم‌گیری مهاجران افغان در جنبش های اعتراضی مردم، آتش مخاصمت مردم ایران را چه علیه کارگران مهاجر افغان در ایران و چه مردم افغانستان در مجموع شعله ور سازند.

تاریخ و تجربه تمام خیزش های آزادیخواهانه در طول ایام نشان داده است که هر استبداد طبقاتی و مذهبی با وجود تمام خون پاشیدن ها بر قلمرو مردان و زنان آزادیخواه، نتوانسته برای ابد تداوم بیاورد و بلاخره جارو شده است. رژیم اسلامی سرمایه در ایران نیز نمیتواند تا ابد با تکیه به کشتار و سرکوب های وحشیانه آزادیخواهان دوام آورد. با به میدان آمدن طبقه کارگر ایران و فراتر رفتن اعتراضات زحمتکشان از فرم و قالب جاری و ارائه الترناتیو کارگری به مبارزه طبقاتی در ایران شکل و محتوای دیگری می‌بخشد که سرانجام بساط ستم و فقر و ارتجاع سرمایه در وجود حاکمیت اسلامی را بر خواهد انداخت؛ رژیم جمهوری اسلامی با

بیش از یک هفته است که کارگران، مردم آزادیخواه و زحمتکش که در اثر سی سال و اندی حاکمیت اسلامی سرمایه و فقر و فلاکت اقتصادی و ستم و ادبار سیاسی و اجتماعی جان شان به لب رسیده است به میدان آمده و این اعتراضات با مضمون سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی در سراسر ایران و در ابعاد مختلف همچنان ادامه دارد. رژیم فاشیستی اسلامی مانند گذشته برای بقا دست به ارعاب و سرکوب و وحشیانه زده تا از گسترش و وسعت یافتن هرچه بیشتر "جنبش نان و آزادی" جلوگیری نماید. اما آنچه که روشن است بخش وسیعی از مردم زحمتکش و آزادیخواه دیگر حاضر نیستند به این وضعیت تمکین نموده و زنده گی شان را در فقر و نابرابری و اختناق و ستم سپری نمایند. اعتراضات سراسری کنونی که بر حق ریشه در نفرت و انزجار نهفته و انبار شده مردم طی سالیان متمادی دارد این بار کفیتاً متفاوت و بیرون از سیطره سیاسی جناح های از قدرت حاکمه و بورژوازی ایران برای خواست ها و مطالبات اقتصادی، رفاهی و آزادی است. اعتراضاتی که همه جناح های رژیم را نشانه گرفته است در کیفیت جدید و ابعاد وسیع پژوهی از اراده میلیون ها انسان برای خلاصی دایمی و نجات از هیولای هار نظام اسلامی سرمایه در ایران است.

اعتراضات برحق مردم ایران که تا اکنون نیز با ده‌ها کشته و صدها زخمی و دستگیری هزاران انسان آزادیخواه از جانب دیکتاتوری اسلامی سرمایه جواب گرفته است تبلور حقیقی حرکت و جنبش انسانی‌هایی است که نان و آزادی میخواهند، مردمی که از بدو به قدرت رسیدن رژیم دار و تعزیر اسلامی سرمایه برای رهایی و خلاصی تا همین امروز با رشادت و دلیری با آن جنگیده و بهای

گزارشی از کابل، حمل سال ۱۳۹۷

کابل شهری بی ثبات با شهروندان نا امید از امنیت و مصونیت جسمی. روانی. اقتصادی و آینده

طرف وزارت عدلیه مبنی بر توقف تست بکارت دختران، جلوگیری و کنترل از مصارف هنگفت مراسم عروسی و شیربها و طویانه وضع گردیده است، ولی در مقابل کنترل طرز پوشش زنان و تفکیک جنسیتی علنی جدا بودن زنان از مردان در محافل عروسی نیز از جانب همین نهاد نافذ گردیده است.

عدم امنیت جانی یکی از مدهش ترین پدیده هایی است که شهروندان کابل و ولایات بدان مواجه اند، شهروندان در خطر انفجار انتحاری، بمب های مقناطیسی در وسایط نقلیه، ماین های ضد پرسونل و وسایط و اختطاف و آدم ربایی قرار دارند. کمتر شهروندی است که بر پولیس و نیروهای امنیتی اعتماد داشته باشد. به این دلیل که بارها دست داشتن خود پولیس و نیروهای امنیتی را با جنایتکاران آدم ربا یا قاچاقچیان مواد مخدر تجربه کرده و عملاً دیده اند. این نیروها برای تأمین امنیت شهروندان از آنها رشوه می ستانند. رویکرد پولیس حتی با معرفی مجرمانی که بالفعل دستگیر شده اند هم متناسب به موقعیت فرد دستگیر شده و میزان ادامه در صفحه ۲۲

خصوصی و دولتی، دانشگاه های شخصی و دولتی، رشوه ستانی، بیکاری، اعتیاد و آدم ربایی و اختطاف از پدیده های رو به رشد در افغانستان است.

مساجد و مدرسه ها با تمویل مالی از ممالک اسلامی همسایه و منطقه شدیداً در ضدیت به آزادی فردی و اجتماعی زنان قرار دارند و همدوش با بنیاد گرایانی چون گلبدین حکمتیار و همتا های جهادی و طالبی اش در خانه نشین ساختن و به حاشیه راندن زنان از فعالیتهای اجتماعی و تحصیل به تبلیغ و تخدیر مصروف اند. اکثریت مردان مسلمان خانواده ها به تقلید از ملا ها و واعظین مساجد و مدارس زیر نام حفاظت از غیرت و ناموس شدید ترین قیودات را بر زنان خانواده وضع نموده و در صورت سرپیچی زنان از اطاعت از آنها به بهانه های ناموسی زنان شان را بقتل رسانیده و مثله مینمایند.

دولت وحدت ملی خود در قالب دفاع از زنان در ایجاد تبعیض جنسیتی بالقوه و بالفعل نقش دارد. قوانین متناقض برای تامین نسبی امنیت زنان از

از طلوع اولین روشنی خورشید از کودکان فال فروش، پلاستیک فروش، ساجق فروش و سپندی ها، موتر شوی ها تا زنان گدا و معیوبین و معلولین شهر اطراف موترهای سرمایه دارن و قدرتمندان شهر حلقه زده و در تلاش کسب پول برای لقمه نانی هستند.

زمانیکه نمایندهگان پارلمان و یا به اصطلاح وکیل و وکیل ها، یا دیگر زورمندان و قوماندانها راهی دفاتر یا خانه هایشان اند به ساعت ها قطارهای طویل وسایط نقلیه به دنبال هم در خیابان های از قبل مزدحم صف کشیده ترافیک را سنگین تر از آنی که هست مینمایند. برای آنها مهم نیست اگر موتری خانم حامله ای را به بیمارستان میرد در راه و در میان موتر ولادت کند و یا این که بیماری که ناراحتی قلبی دارد زنده گی اش تلف شود و یا مسافری پروازش را از دست بدهد. همه باید منتظر بمانند تا عالیجنابانی که در مسند قدرت و مکنت اند با مصونیت به مقاصد شان برسند.

قومگرایی، تبعیض، فساد گسترده اداری، سوی استفاده جنسی از زنان و دختران در تمام ادارات



گزارش کوتاه مراسم تجلیل از ۸ مارچ روز جهانی زن در اسلو

به تاریخ ۱۰ مارچ ۲۰۱۸ به مناسبت تجلیل و بزرگداشت از روز جهانی زن برنامه مشترکی با شرکت فعالین سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان و سازمان اتحاد سوسیالیستی کارگری ایران در شهر اسلو برگزار گردید. این برنامه همزمان به طور زنده از طریق پالتاک نیز پخش گردید.

برنامه با پخش سرود انترناسیونال کارگری و خوش آمد گویی مجری برنامه، رفیق زرقا فروغ، آغاز گردید. سپس رفقا پروانه وزیری و کوکب از سازمان اتحاد سوسیالیستی کارگری به نوبه سخنرانی شان اراد کردند. رفیق پروانه وزیری در مورد تاریخچه مبارزات جنبش زنان ایران و رفیق کوکب در مورد شباهت های مشکلات زنان در جامعه ایران و افغانستان صحبت کردند.

رفیق س. کبرا از سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان در مورد ستم جنسی و ریشه های تاریخی ستمکشی زن صحبت های ارزشمندی ارائه داشتند که مورد توجه قرار گرفت. پس از آن خانم ر. رحیمی یکی از شرکت کنندگان این برنامه راجع به مشکلات و مصائب اجتماعی زنان افغانستان در بیرون از مرزهای افغانستان (اروپا و غرب) صحبت مختصری انجام دادند.

در بخش دیگری برنامه اعلامیه های سازمان سوسیالیستهای کارگران افغانستان و اتحاد سوسیالیستی کارگری توسط رفقا یونس و مهرزاد قرائت گردید.

خانم میترا عاصی در بزرگداشت از روز جهانی زنان پارچه شعر زیبای از سروده های خودش را دکلمه کرد. برنامه بعد از وقفه غذا با پخش موزیک و آهنگهایی اعتراضی هنرمندان متعهد شکیب مصدق و نبی دلنواز تا ساعت دوازده شب ادامه داشت.

بلکه هر روز به تعداد کودکان، زنان و جوانان فقیر در جمع معتادان افزوده میشود.

خانواده های بی بضاعت از سر استیصال و در مانده گی دست به فروش کودکان شان میزنند، چه به صورت ازدواجهای زیر سن کودکان دختر و یا فروش کودکان اعم از کودکان دختر یا پسر به قاچاقبران انسان. مدارس دینی ای که مصروف تبلیغ و ترویج ضد انسانی ترین اندیشه ها و افکار اند با استفاده از شرایط بد اقتصادی خانواده ها کودکان آنها را در اختیار گرفته با تحمیل از خود بیگانه گی بر آنها، این کودکان را به حملات انتحاری وادار مینمایند. بیشترین قربانیان آزار و اذیت جنسی کودکان فقیر کارگر اند که از بام تا شام در جاده ها و کوچه و پس کوچه ها به بی امنیت ترین کارها میپردازند.

معلمان، معیوبین و باز نشسته گان برای مدت طولانی حقوق و معاش شان را بدست آورده نمیتوانند در حالیکه مبالغ هنگفتی برای تأمین امنیت و زنده گی جنایتکارترین افراد مانند گلبدین حکمتیار به مصرف میرسد. این همه نارسایی ها و معطلات اجتماعی صرفاً به دلیل عدم درایت و کاردانی سران حکومت وحدت ملی نیست، بلکه شاخصه نظامی است که دولت وحدت ملی بر آن استوار است. نمیتوان انتظار هیچ بهبودی در شرایط زنده گی انسانها در جغرافیای افغانستان را داشت، مگر اینکه جامعه انسانی ای بر روی ویرانه های این سیستم حاکم بنا گردد. در نهایت ایجاد تغییر به همبستگی مبارزاتی طبقه منوط و مربوط میگردد که در زیر این همه معطلات له شده و می شوند.



ارتباطات او با مقام های بلند پایه متفاوت است. آن عده مجرمانی که در میان مقام های بالا حمایت گری دارند از پشت عکس برداری میگردند، آنهایی که حامی ندارند بصورت واضح و تمام قد عکاسی شده و چهره های شان از طریق مدیا تصویری و چاپی نشان داده می شوند.

از مکاتب ابتدایی و ثانوی تا دانشگاه ها و کورسهای آموزشی، از کلینیک های صحی تا شفاخانه ها بیشتر با خدمات ناقص و گزاف در خدمت طبقه سرمایه دار و قدرتمند قرار دارند. دولت ظاهراً دادن مشاغل به داوطلبان و متقاضیان آن شغل را به میزان تحصیل آنها وابسته کرده و ارتقاء سطح دانش کارمندان را الزامی کرده است. ولی اکثریت موسسات تعلیمی فقط برای گرفتن هزینه تحصیل از شاگردانشان قاعده سفت و محکمی دارند نه کیفیت تحصیل. قابلیت و دانش که شاگردان بعد از فراغت از این گونه موسسات تعلیمی که بیشترین شان هم خصوصی هستند، کسب می کنند تفاوتی جدی ای با قبل از شروع تحصیل آنها ندارد. شاگردان و دانشجویانی که از این مکاتب و دانشگاه ها با دانش اندک و ناقص فارغ میشوند در صورت داشتن واسطه و یا دادن رشوه در پستهای بلند دولتی مقرر میگردند در حالیکه اکثریت فارغین با استعداد و با دانش در بیکاری و فقر بسر برده و در نهایت به مصایب زیاد اجتماعی از جمله به مصرف مواد مخدر دچار میگردند.

قومگرایی و سمت گرایی و قهرمان سازی، تقدیس مردگان به شدت رواج دارد. غصب و تصرف املاک و زمینهای شخصی و دولتی توسط زورمندان همچنان ادامه دارد. مالکین بلند منزلتهای لوکس، سالون های عروسی مجلل و تعمیرات مزین با زرق و برق در حیطة مالکیت همین زورمندان و غاصبین زمین، قاچاقبران مواد مخدر و سنگهای گرانبها و معادن اند. همانطوریکه مدیای بین المللی افغانستان را یکی از صادر کننده های بزرگ مواد مخدر تعریف میکند، این مواد مخدر نه تنها ثبات و آرامش را از مردم فقیر و بیچاره ربوده

هایش از حقوق زنان در اسلام صحبت کرده است. ولی زمانی که پسوند اسلام در پی حقوق زنان قید می گردد، خیلی مشخص است که چگونه آزادی بی مورد نظر مزاری بوده است. اگر مزاری و هم‌کابانش حق برابری زن و مرد را بخشی از آزادی و حق زنان بدانند، ناگزیر هستند قرآن را زیر پا بگذارند. زیرا با حاکمیت اسلام و قرآن حق برابری زنان با مردان متصور نیست. در نتیجه شعار حق حاکمیت بر سر نوشت، و حق آزادی در محدوده بینش مزاری، گزافه‌گویی بی بیش نیست. مکث کوتاهی بر شرایط زنده گی مردم هزاره در افغانستان نشان می دهد که شرایط زنده گی مردم هزاره در نتیجه عملکردهای حزب وحدت به رهبری مزاری نه تنها بهتر از قبل نشده بلکه به مراتب بدتر از گذشته است. هزاره‌ها حتی امنیت سفر در مناطق بیرون از مرزهای شانرا از دست داده‌اند. حتی در کابل در فضای امنیتی بسیار دشواری به سر می‌برند. ولی رهبران جناح‌های مختلف حزب وحدت که از یاران نزدیک مزاری بودند، در قصرها و شهرک‌هایی که به قیمت فقر و از خود بیگانه گی مردم هزاره به دست آمده‌اند، با عیش و عشرت زنده گی می‌نمایند.

(۱)-

<https://www.youtube.com/watch?v=kc-efXp18Cg>

که یکی از بنیادهای دولت پسا طالبان در افغانستان است، هویت‌های فردی آنها را به بحران مواجه ساخته و ناگذیر در صدد کسب هویت جمعی به قوم و تبار خودشان رو می‌آورند، و این‌گرایش چنان جاذبه را ایجاد می‌کند که هزاره بودن را بری خود افتخار تلقی نمایند و زمینه تبارگرایی، منطقه‌گرایی و احساس ناسیونالیستی در آنها مجال رشد بیابد.

برگشت به "عظمت" دوران مزاری، تحت تأثیر تبلیغات کسانی که با قدسیت دادن به مزاری و ایجاد رابطه میان خودش و اهداف مزاری میتوانند با در دست گرفتن و کنترل احساسات مردم به نوایی برسند، به نوعی نوستالژی تبدیل شده است. مکث اندک در شعارهایی که نوید آزادی، نوید حق حاکمیت بر سر نوشت خود را می‌دهد، نشان می‌دهد که انقلابی‌ترین و حماسی‌ترین شعارهای مزاری و هم‌رکابانش کلی‌گویی‌هایی بیش برای تخدیر افکار مردم نیست. زمانی که برای آزادی شعار داده می‌شود مشخص نیست که منظور از آزادی بی که قرار است به دست بیاید چیست؟ آزادی حق استفاده یکسان از امکانات برای زنده گی؟ آزادی انتخاب؟ آزادی عقیده؟ آزادی بیان؟ آزادی انتقاد؟ آزادی حق دوست داشتن و انتخاب همسر؟ ... با توجه به افق دید مزاری که در بهترین حالت نمیتوانست حکومتی بهتر از حکومت "عدل" علی برای مردم به ارمغان بیاورد، دست رستی به هیچ یک از آزادی‌هایی که در بالا ذکر گردید، ممکن نمی‌تواند باشد. مزاری با اعتقاداتش به اسلام و فقه جعفری چگونه می‌توانست بر قرآن و گفته‌های پیامبر، علی و امامان پانهاد و از اپارتاید جنسی بگذرد؟ گرچه در بعضی از سخن رانی

افراد سرخورده هزاره حلقه‌یی از لومین پرولتاریا را در قرارگاه‌های نظامی گرد آورده بود. آنها که محرومیت را تا مغز استخوان تجربه کرده بودند و به یکبارگی قادر شده بودند هر آنچه را نمی‌پسندیدند با گلوله پاسخ داده هم قدرت و هم موقف اجتماعی بدست آورده و همه خواست‌های شانرا با زور تفنگ بر آورده سازند، دیوانه وار از آن امکانات پاسداری می‌کردند. تحمیل آن همه جنایات و زورگویی بر مردم هم به ساده گی دفاع از حقوق مردم هزاره نام نهاده شده بود.

تحمیل ستم‌های چندلایه بر مردم هزاره در طول سالیان دراز پدیده پنهانی نیست. تا زمان قبل از مزاری، حس ناسیونالیستی مبتنی بر تبار در میان مردم هزاره زیاد معمول نبوده است. مزاری با نهادینه کردن سمبول‌های ناسیونالیستی از جمله تراشیدن هویت جمعی برای مردم هزاره مانند مذهب و خواسته اش مبنی بر رسمیت بخشیدن فقه جعفری بعنوان نمادی از آزادی مردم هزاره، احساسات ناسیونالیستی را در میان مردم هزاره دامن زد.

امروزه برای بیشتر برجسته کردن مزاری، ادعا می‌گردد که هزاره بودن قبل از مزاری برای مردم ننگ بوده و هیچ هزاره بی قبل از مزاری نمی‌توانسته است به درجات بالای حکومتی رسیده و موقف بالای اجتماعی بدست آورد. در مورد افرادی (به ویژه جوانان) که با تاریخ گذشته نا آشنا هستند، باید گفت که شرایط ناهنجار اجتماعی از جمله رشد تبارگرایی و ناسیونالیسم



Workers Socialism

Workers Socialist Organization of Afghanistan

A political and analytical journal

Issue 38

April 2018

به پیشواز هشت مارچ، روز جهانی زن

در حاکمیت سیستم اقتصادی موجود، یعنی در مناسبات حاکم سرمایه داری دارد. این بحران با تغییر سیاست و آشتی گروه های متخاصم در دولت و با برنامه های "صلح" با جنایتکاران مسلمان در پوشش احزاب اسلامی و طالبان قابل حل نیست. سازمان دادن یک زنده گی انسانی در افغانستان در گرو دگرگون کردن مناسبات سرمایه دارانه حاکم است. از نظر ما سوسیالیست ها هیچ تناقضی بین مبارزه برای رفاه و اصلاحات از یکجانب و انقلاب و تغییرات بنیادین اجتماعی از جانب دیگر وجود ندارد و از همین رو از بدست آوردن هر امتیازی برای بهبود وضعیت زنان و رفع تبعیض از آنان، حمایت می کنیم و تحقق آن را تنها در گرو سازمانیابی و تشکل پذیری جنبش زنان و به یمن قدرت اجتماعی جنبش آزادی خواهانه طبقه کارگر میسر می دانیم.

پیروز باد جنبش های آزادی خواهانه و

برابری طلبانه زنان!

زنده باد ۸ مارچ روز جهانی اعتراض علیه

ستم و نابرابری جنسیتی!

سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان

۱۲ حوت ۱۹۹۶؛ ۳ مارچ ۲۰۱۸

نیروهای ارتجاعی ضد زن با الهام از افکار و عقائد عصر حجر اسلامی و مردسالارانه روزی نیست که تراژیدی وحشتناک و صحنه های آزار دهنده یی را خلق نکنند. تعزیر و محاکمه صحرائی وحشیانه زنی توسط مردان مسلمان در ولسوالی چاه آب تخار و شلاق زدن زن دیگری روز سه شنبه ۸ حوت در ملاً عام در منطقه لفرای ولسوالی کوهستانات ولایت فاریاب توسط طالبان، نمونه های کوچک و هولناکی از اعمال خشونت نسبت به زنان است؛ دولت پوشالی که خود معجون مرکبی از ارتجاعی ترین نیروها و باورها است با تأیید ضمنی و حمایت حامیان بین المللی اش با اعمال سیاست های زن ستیزانه در تشدید خشونت بر زنان و تقویت افکار ضد زن و ستم جنسی سهم بارزی دارد. "دولت وحدت ملی" و حامیانش با سهم ساختن احزاب و جریان های به شدت عقبگرا و ارتجاعی مانند حزب اسلامی و اخیراً پیشنهاد مذاکره و "صلح" بدون قید و شرط با طالبان و ارائه لیست بلند بالایی از امتیازات مادی و سیاسی به آنها، در عمل به قدرت و استحکام مواضع هر چه بیشتر نیروهای ارتجاعی اسلامی و بر این اساس تقویت مردسالاری و خشونت بیشتر علیه زنان خدمت می کند.

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان براین باور است که مصائب مردم در افغانستان، تشدید خشونت و نهادینه شدن اپارتاید جنسی، همه ریشه

صد و چهل و سه سال پس از اعتراض زنان کارگر پارچه باف برای بهبود شرایط کار و کاهش ساعات آن در شهر نیویورک و در پی آن تلاش برای تحقق مطالبات آزادی خواهانه و برحق جنبش زنان و سرانجام به رسمیت شناخته شدن ۸ مارچ به عنوان روز بین المللی زن، هنوز زنان در پهنه گیتی به اهداف تعریف شده این جنبش دست نیافته اند.

ادامه جنبش اعتراضی برابری طلبانه زنان می رساند که معضل ستم بر زن و بی حقوقی او چنان گسترده و عمیق است که با اصلاحاتی چند و با به رسمیت شناخته شدن حقوق صوری آنها بتواند قابل حل باشد. هر قدم در راستای تأمین برابری زن با مرد در عرصه حقوق اجتماعی، حقوق سیاسی، حقوق مدنی و فرهنگی از کوره راه های دشوار مبارزه طبقاتی می گذرد. رفع ستم بر زن و بی حقوقی مضاعف او و مهمتر از آن تحقق برابری واقعی با برچیده شدن مناسبات طبقاتی و برپائی سوسیالیسم می تواند تحقق یابد.

شرایط زنده گی غیرانسانی زنان در افغانستان، چیزی که کشورهای سرمایه داری حامی "دولت وحدت ملی" نیز به آن اذعان می کنند، هر روز بیشتر به وخامت می گراید و به شکل دهشتناکی از زنان این جامعه قربانی می گیرد.